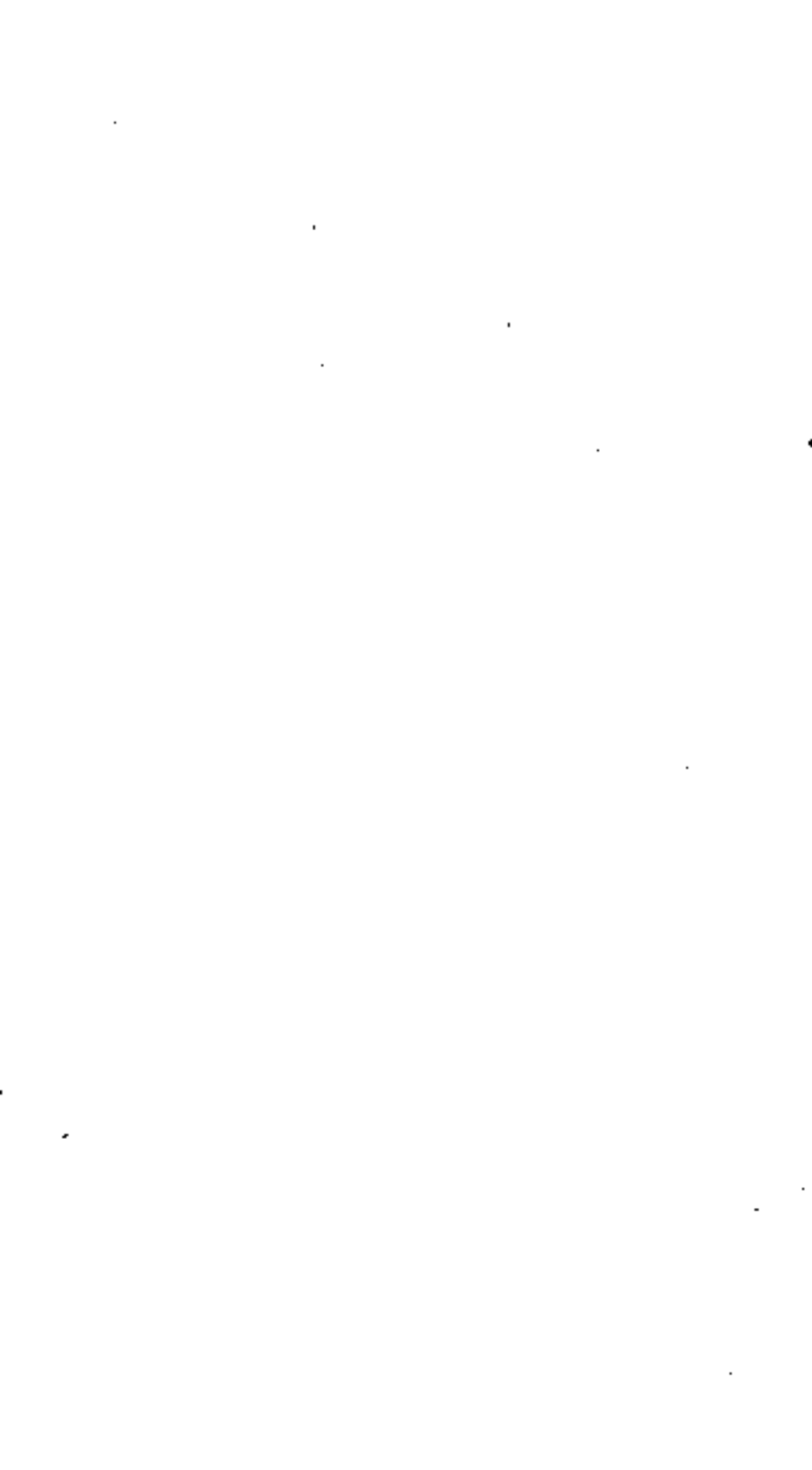


تاریخ فلسفہٴ غرب



تاريخ فلسفة غرب



This is an authorized Persian translation of

HISTORY OF WESTERN PHILOSOPHY

Book Two: Catholic Philosophy

by Bertrand Russell.

Copyright 1948, 1951 by George Allen & Unwin Ltd.

Originally published by George Allen & Unwin Ltd.,

London, England.

Tehran, 1972

چاپ اول: ۱۹۴۸

چاپ دوم: ۱۹۵۰

چاپ سوم: ۱۹۵۱

شرکت سهامی کتابهای جیبی

خیابان شاهرخ، خیابان وسال، تهران، شماره ۲۸

بانهنگاری مؤسسه انتشارات فرانکلین

این کتاب در حدود ۷۰۰ نسخه در چاپخانه افروز چاپ و در چاپخانه پست و تلگراف تهران

(شرکت سهامی افست) صادر شد.

همه حقوق محفوظ است.

فهرست مطالب

۳		مقدمه
۱۰۶-۱۲		۱. آیات
۱۵	سیر دینی قوم یهود	فصل اول
۲۲	میثیت در چهار قرن تحت	فصل دوم
۶۱	سه مجتهد کلیا	فصل سوم
۹۲	فلسفه الهیات اگوستین قدیس	فصل چهارم
۱۱۷	فرزهای پنجم و ششم	فصل پنجم
۱۲۳	بندیکت هفدهم و گرگوری کبیر	فصل ششم
۲۲۹-۱۵۵		۲. مدرسیان
۱۵۷	دستگاه پاپ در سرطالت	فصل هفتم
۱۷۸	حان اسکان	فصل هشتم
۱۹۰	اصلاح کلیسا در قرن یازدهم	فصل نهم
۲۱۱	فرهنگ و فلسفه اسلامی	فصل دهم
۲۲۷	قرن دوازدهم	فصل یازدهم
۲۴۸	قرن سیزدهم	فصل دوازدهم
۲۶۷	توماس اکویناس قدیس	فصل سیزدهم
۲۸۷	مدرسیان فرانسوی	فصل چهاردهم
۳۱۰	اقول دستگاه پاپ	فصل پانزدهم



مقدمه

فلسفه کاتولیک ، بدان معنی که من از این کلمه اراده خواهم کرد ، فلسفه‌ای است که از زمان اگوستین تارتناس بر فکر اروپایی تسلط داشت . پیش از این دوره هزارساله ، ویس از آن نیز ، فلاسفه‌ای بودماند که به همین مکتب کلی تعلق داشته‌اند ، و از میان آنان اورمگن Origen را خصوصاً می‌توان نام برد . ویس از رنسانس نیز این قبیل فلاسفه بیار بوده‌اند ؛ و امروز هم همه استادان فلسفه را که پیرو مذهب کاتولیک و معتقد به دستگاههای فلسفی قرون وسطایی ، خاصه دستگاه توماس اکویناس ، باشند باید از آن جمله دانست . اما فقط در فاصله میان اگوستین و رنسانس است که بزرگترین فلاسفه عصر

تاریخ فلسفه غرب
 در راه ساختن و پرداختن فلسفه کاتولیک می کوشند. در قرون مسیحی
 پیش از اگوستین، رواقیان و نوافلاطونیان آباء مسیحی را تحت الشعاع
 قرار می دادند؛ پس از رنسانس نیز هیچ کدام از فلاسفه برجسته، حتی
 از میان کسانی که به مذهب کاتولیک ایمان کامل داشتند، به ادامه
 دادن سنت فلسفه مدرسی (اسکولاستیک) یا فلسفه اگوستین علاقه مند
 نبودند.

دوره‌ای که در این کتاب مورد بحث ماقرار خواهد گرفت با دوره
 های قبلی و بعدی نه تنها از جهت فلسفه بلکه از بسیاری جهات دیگر
 نیز، فرق دارد. مهمترین این جهات قدرت کلیساست. کلیسا روابط
 عقاید فلسفی را با اوضاع سیاسی و اجتماعی در قرون وسطی که می توان
 آنرا از ۴۰۰ تا ۱۴۰۰ میلادی حساب کرد نسبت به هر دوره دیگر، چه
 قبل و چه بعد از آن، نزدیکتر ساخت. کلیسایک سازمان اجتماعی
 است که بر پایه عقیدهای، که پاره‌های آن فلسفی است و پاره‌های دینی،
 بنا شده است. این سازمان به توسط همان عقیدهای که اساس را
 تشکیل می دهد، مال و زور به دست می آورد. فرمانروایان غیر کلیسایی،
 که غالباً با کلیسا در نزاع بودند، از کلیسا شکست می خوردند؛ زیرا
 که توده مردم، و حتی غالب خود آن فرمانروایان، در دل خویش
 به حقانیت مذهب کاتولیک معتقد بودند. کلیسا می بایست بر ضد سنتهای
 رومی و ژرمنی نیز بپنجد. در ایتالیا، خصوصاً در میان حقوقدانان،
 سنت رومی نیرومندتر بود. سنت ژرمنی در میان اشراف فتوداز، که
 پس از فتح بربرها پا گرفته بودند، بیشتر قوت داشت. ولی قرنها گذشت
 و هیچ کدام از این دو سنت نتوانستند در برابر کلیسایه مخالفی پدید

آوردند که توفیقی از آن حاصل شود؛ و این امر تا حدی بدان سبب بود که هیچ کدام از این سستها به شکل يك فلسفه کافی و وافیه تجسم نیافته بودند.

تاریخ فلسفه ، یعنی آن گونه تاریخ فلسفه‌ای که ما اکنون در دست داریم ، ناچار به طور يك جانبه دربارهٔ قرون وسطی بحث می‌کند. گذشته ازتنی چند، آن مردان این دوره که سهمی در زندگی فکری عصر خود داشتند ، همه اهل کلیسا بودند . مردم غیرروحانی به تدریج نظام سیاسی و اقتصادی نیرومندی پدید آوردند؛ ولیکن فعالیت‌های این مردم به يك معنی کورکورانه بود.

در نیمهٔ دوم قرون وسطی آثار غیر دینی مهمی نوشته شد که با آثار کلیسایی تفاوت بسیار داشت. درتألیف تاریخ عمومی پیش ازتاریخ فلسفه باید به بررسی این آثار پرداخت . در مطالعهٔ این آثار ، فقط هنگامی که به دانه می‌رسیم می‌بینیم که مردی غیر روحانی با اطلاع از علوم دینی زمان خود دست به قلم برده است . تا قرن چهاردهم روحانیان در حقیقت فلسفه را در انحصار خود داشتند و در نتیجه آثار فلسفی نیز از نقطهٔ نظر کلیسا نوشته می‌شد . بدین دلیل فلسفهٔ قرون وسطایی را نمی‌توان بدون شرح نسبتاً مفصلي در بارهٔ جریان رشد سازمان‌های روحانی ، خصوصاً دستگاه پاپ ، قابل فهم ساخت .

جهان قرون وسطی ، بدان معنی که در مقابل جهان قدیم قرار می‌گیرد ، با اشکال مختلفی از دوگانگی مشخص می‌شود . دوگانگی میان روحانیان و عاقلهٔ مردم ، دوگانگی میان فرهنگ لاتینی و فرهنگ نیوتونی Teuton ، دوگانگی میان حکومت آسمانی و حکومت زمینی ،

دوگانگی میان روح و جسم، همواره مشخصات قرون وسطی است. در همه اینها در اختلاف میان پاپ و امپراتور خلاصه می شود. دوگانگی میان فرهنگ لاتینی و نیوتونی بر اثر حمله بربرها پدید آمد، ولی سایر دوگانگی‌های عمیق‌تر دارند. روابط میان مردم عامی و روحانیان از روابط شموئیل و شانول سر مشق می گیرد، و دعوی برتری روحانیان از دوره پادشاهان آریوسی و نیمه آریوسی آغاز می شود. دوگانگی میان حکومت آسمانی و حکومت زمینی که در «عهد جدید» به چشم می خورد، در کتاب اگوستین قدیس به نام «شهر خدا»^۱ تحت نظم و قاعده در آمده است.

دوگانگی میان جسم و روح را باید در فلسفه افلاطون جستجو کرد. نوافلاطونیان این دوگانگی را تأکید کردند. این دوگانگی در تعالیم پولس رسول نیز سهم مهمی داشت و سرانجام در مذهب «ریاضت کشی» (asceticism) مسیحی در قرون چهارم و پنجم تسلط یافت.

فلسفه کاتولیک به وسیله عصر ظلمت، که در آنها فعالیت فکری در اروپای غربی کمابیش متوقف بود به دو دوره تقسیم می شود. از زمان مسیحی شدن کنستانتین تا مرگ بوئتیوس Boethius، اندیشه‌های فلاسفه مسیحی همچنان تحت تسلط امپراتوری روم قرار دارد و این تسلط با به صورت واقعیت موجود و با به صورت خاطره تازه‌ای در ذهن فلاسفه جلوه گر می شود. در این دوره، بربرها قومی مزاحم شناخته می شوند، نه بخشی مستقل از جهان مسیحی. هنوز جامعه متمدنی وجود دارد که در آن مردم مرفه می توانند بخوانند و بنویسند، و فیلسوف می تواند علاوه بر طبقه روحانی برای مردم عادی

بیز کتاب بنویسد .

گر گوری کبیر در پایان قرن ششم ، یعنی در فاصله میان این دوره و عصر ظلمت قرار می گیرد . وی خود را تابع امپراتور روم شرقی می دانست ، ولی در برابر پادشاهان بربر گردن کشی می کرد . از این هنگام به بعد ، جدایی طبقه روحانی از مردم عادی روز به روز بیشتر می شود . اشراف غیر روحانی نظام فتودالی را پدید می آورند ، و در نتیجه مرجع و مرجی که در آن هنگام حکمفرما بود قدری تنخیف می یابد . روحانیان از فروتنی مسیحیت سخن می رانند ، ولی در عمل فقط افراد طبقات فرودست از این فروتنی پیروی می کنند . غروریتی از مسیحیت ، در دولت و محاکمه از طریق جنگ و مابقات و خونخواهیهای خصوصی تجسم می یابد و کلیسا با همه اینها مخالف است و نمی تواند از آنها جلو گیری کند . کلیسا با تلاشی که در قرن یازدهم آغاز کرد به دشواری بسیار توانست خود را از قید اشراف فتودال آزاد کند ؛ و این آزادی یکی از موجبات در آمدن اروپا از عصر ظلمت بود .

نهمین دوره اعتلای فلسفه کاتولیک تحت تأثیر اگوستین قدیس قرار داشت و از لحاظ فلسفه بیش از مسیحیت تحت تأثیر افلاطون بود . دومین دوره بانظهور توماس اکویناس به اوج خود رسید ، که چه از حیث خود توماس اکویناس و چه از حیث جانشینانش ، در آن نفوذ ارسطو به مراتب بر افلاطون می چربد . معیناً آن دوگانگی که در کتاب « شهر خدا » دیده می شود ، وجود خود را کاملاً حفظ می کند . کلیسا نماینده شهر خدا است و فلاسفه از لحاظ سیاسی نماینده منافع کلیسا هستند . فلسفه به دفاع از مسیحیت پرداخت و سرگرم گرد آوردن

دلایل شد تا مسیحیت را در برابر مخالفانش، مانند مسلمانان، تجمیع کند. بدین ترتیب فلاسفه با برانگیختن عقل در عرصه بحث، مبارز می‌طلبیدند، آن‌هم نه به‌عنوان حکمای الهی، بلکه به‌عنوان سازندگان دستگاههایی که همه مردم را از هر عقیده و مذهبی مخاطب قرار می‌دادند. شاید توسل به عقل و استدلال مآلاً خطا بود، ولی در قرن سیزدهم توفیق فراوان به بار آورد.

ترکیب فلسفی قرن سیزدهم که خود را کامل و نهایی نشان می‌داد، به وسیله عوامل گوناگون از هم پاشید. شاید مهمترین این عوامل رشد يك طبقه تاجر ثروتمند بود- نخست در ایتالیا و سپس در جاهای دیگر. اشراف قنودال بیشتر نادان و ابله و وحشی بودند. عوام‌الناس، به‌عنوان مردمی که از حیث هوش و اخلاق و توانایی مبارزه با هرج و مرج بر اشراف برتری داشتند، جانب کلیا را گرفتند.

طبقه جدید تاجر در هوش و احاطه بر مسائل دنیوی با طبقه روحانی برابری بود، اما در ملوک با اشراف بیش از روحانیان توانایی داشت. در میان روستاییان نیز طبقه جدید به‌عنوان طرفدار آزادیهای مدنی بیش از روحانیان هوا خواست.

در نتیجه تمایلات آزادیخواهی پدید آمد، و این تمایلات پس از آنکه پاپ را یاری داد تا امپراتور را شکست دهد، در این جهت به‌کار افتاد که زندگی اقتصادی را از سلطه روحانیان آزاد کند.

یکی دیگر از علل پایان یافتن قرون وسطی، ظهور حکومتهای سلطنتی مستقل و نیرومند بود در فرانسه و انگلستان و اسپانیا. پس از نیمه قرن پانزدهم، پادشاهان چون هرج و مرج داخلی کشورهای

خود را فرو نشانند و با طبقه بازرگان نروتنند بر ضد اشراف متحد شدند، یارای آن یافتند که بتوانند به خاطر منافع ملی با پاپ نبرد کنند.

در این احوال، دستگاه پاپ نیز آن آبرویی را که در قرنهای یازدهم و دوازدهم داشت، و در آن هنگام روی هم رفته شایسته آن بود، از دست داده بود. اولاً به علت آلت شدن در دست حکومت فرانسه در دورهای که مقر پایها در آوینیون Avignon بود، و ثانیاً به واسطه د انشعاب بزرگ، «دستگاه پاپ بی آنکه خود بخواهد، دنیای غرب را به این نتیجه راهنمون شده بود که وجود اشرافیت روحانی مستقل تحت عنوان دستگاه پاپ، نه ممکن است و نه مطلوب. در قرن یازدهم مقام پایها به عنوان فرمانروایان جهان مسیحی تحت الشعاع مقام آنان به عنوان نسی چند از حکام ایتالیا که به بازبهای سیاسی پیچیده و دور از تقوا سرگرم بودند، قرار گرفت.

بدین ترتیب رنسانس و اصلاح دین (Reformation) ترکیب فلسفی قرون وسطی را از هم پاشید؛ و هنوز هم ترکیبی که تا آن حد منظم و ظاهراً کامل باشد جای آن را نگرفته است. جریان رشد و انحطاط این ترکیب، موضوع کتاب حاضر را تشکیل می دهد.

در تمام این دوران، مردم اندیشمند از امور دنیوی ناخشنود بودند و فقط امید به دنیای دیگر این دنیا را قابل تحمل می ساخت. این ناخشنودی انعکاس آموری بود که در اروپای غربی می گذشت. قرن سوم دور شعصیت یاری بود. در این قرن سطح کلی آسایش مردم ناگهان تنزل فاحش کرد. پس از مدتی آرامی در قرن چهارم، قرن پنجم نابودی امپراتوری

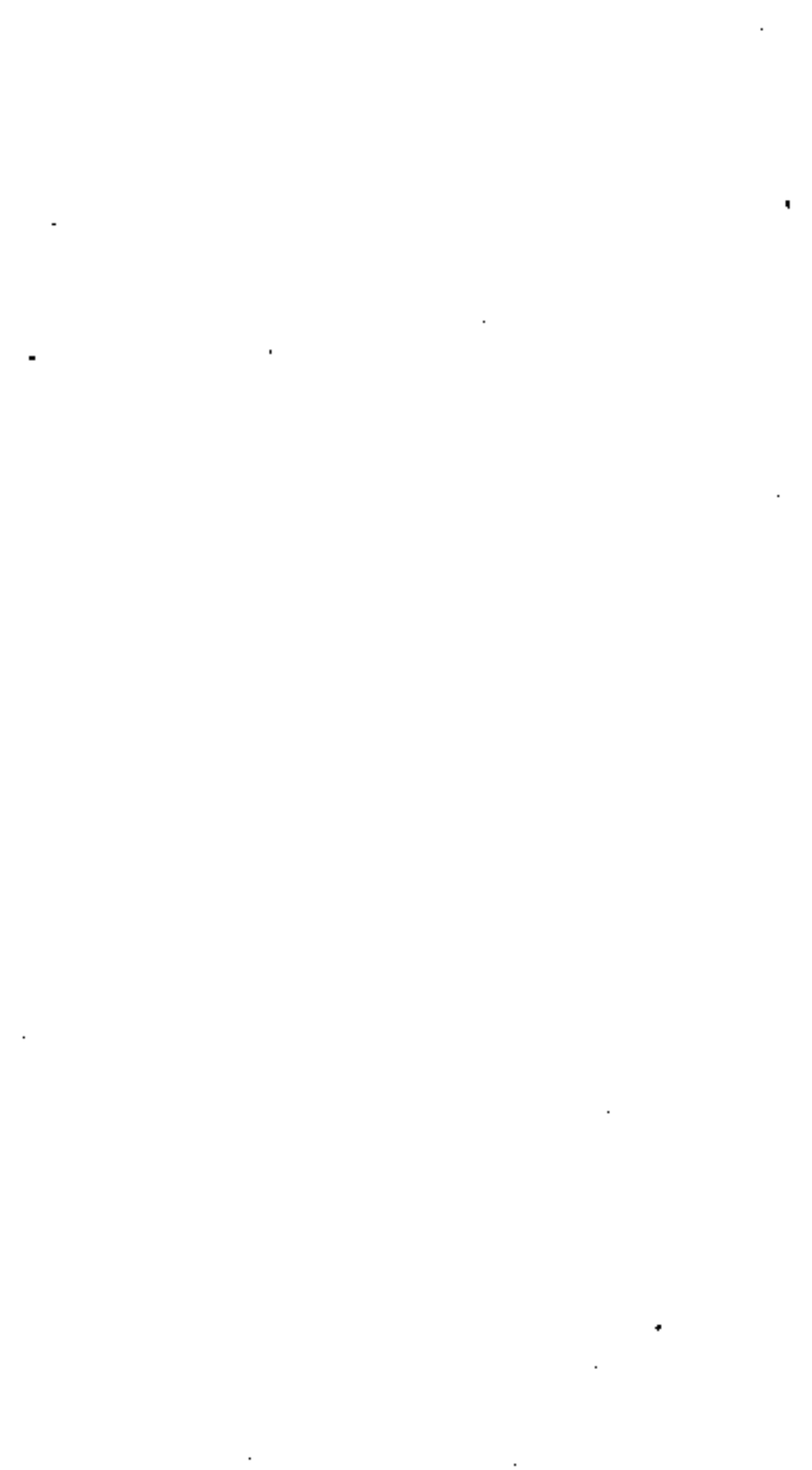
روم و سلطه شدن بر برها را بر قلمرو آن امپراتوری با خود آورد. قسطنطین با سواد و نروتمند شهر نشین ، که تمدن رومی دوره اخیر بدان تکیه داشت ، بیشتر به صورت گروه فرارمان و پناهندگان پناهنده و گریخته در آمد ؛ باقی هم به زندگی در روستاهای خود پرداختند . تا حدود سال ۱۰۰۰ میلادی ، ضربهای تازه یکی پس از دیگری فرود آمد ، بی آنکه در فاصله ضربها مجالی برای نفس تازه کردن و کمرداراست کردن از زیر ضربه پیشین دست دهد . جنگهای روم شرقی و لمباروها بیشتر باقی مانده تمدن ایتالیا را از میان برد . اعراب بیشتر قلمرو امپراتوری شرقی را تخریب کردند و خود را در اسپانیا و افریقا مستقر ساختند و فرانسه را مورد تهدید قرار دادند و حتی به رم نیز دست انداختند . دانمارکیها و نورمنها در فرانسه و انگلستان و سیسیلی و ایتالیا جنوبی سر به آشوب برداشتند . در این قرنها زندگی پراستخفا و مشقت بود . واقعیت زندگی بد بود ، خرافات سیاه نیز آن را پتر ساخته بود . عقیده عموم بر این بود که اکثر مردم ، حتی مسیحیان ، به دوزخ خواهند رفت . هر لحظه مردم احساس می کردند که ارواح خبیثه گرد آفتاب گرفته اند ، یا آنکه در معرض سحر و افسون جادوگران قرار دارند ، درک لذت زندگی ممکن نبود ، مگر برای کسانی که می توانستند در لحظات فرخندهای بی خیالی کودکان را در خود پدید آورند . فقر و فلاکت عمومی بر شدت احساسات دینی می افزود . در نظر مردم زندگی در این دنیای دون منزلی بود در راه مدینه آسمانی ؛ در این جهان خاکی هیچ چیزی که جایز اهمیت و ارزش باشد میسر نبود . مگر تقوا و پرهیزکاری سخت ، که سرانجام به رستگاری

ابدی متعجب می‌شد. یونانیان در اوج تمدن خود، در همین جهان خاک‌ی، زیبایی و لذت به دست آورده بودند. امیدوگس خطاب به هم‌شهریان خود می‌گوید: «ای دوستان، که در شهر بزرگه مشرف بر کوه زرد آکراگاس خانه دارید و به کارهای نیک می‌پردازید و پناه دهنده غریبانید و از پستیها بیگانه‌اید، درود بر شما باد.» اما در اعصار بعدی، تا دوره رنسانس، مردم هرگز چنین شادمانی ساده‌ای در جهان محسوس نداشتند و به دنیای نامحسوس امید بسته بودند. در دل آنها، آکراگاس جای خود را به اورشلیم طلایی داد. هنگامی که سرانجام شادمانی این جهانی بازگشت، شور و شوق مردم نسبت به جهان دیگر کاهش یافت. هنوز همان کلمات سابق را به کار می‌بردند، ولیکن عمق صداقتشان کمتر از سابق بود.

من لازم دانسته‌ام که برای مفهوم ساختن سیر تکوین و معنی فلسفه کاتولیک، فصلهایی - بیش از آنچه در مورد فلسفه قدیم و جدید لازم است - به تاریخ عمومی اختصاص یابد. فلسفه کاتولیک اساساً فلسفه‌ای است متعلق به یک سازمان اجتماعی - یعنی کلیسای کاتولیک. فلسفه جدید، حتی در مواردی که از تعصب بیگانه است، خصوصاً در اخلاق و سیاست نظری، بیشتر مربوط است به مسائلی که از نظریات مسیحی درباره قوانین اخلاقی، و نظریات کاتولیکی درباره روابط کلیسا و دولت ناشی شده‌اند. چنین وظیفه دو گانه‌ای که مسیحیان از همان روزهای نخست در قبال خدا و قیصر - یا به اصطلاح سیاسی در قبال کلیسا و دولت - داشتند، در فلسفه پیش از مسیحیت روم و یونان به هیچ روی دیده نمی‌شود.

مسائلی که از این وظیفه دو گانه پدید آمد، غالباً پیش از آنکه فلاسفه نظریات لازماً برای آنها بیفزاید. در عمل حل شد. در این جریان دوم مرحله مشخص وجود داشت: یکی پیش از سقوط امپراتوری غربی، دیگری پس از آن. کارهای سلسله طولانی اسقفها، که امبروز قدیس St. Ambrose در پایان آن فرار می کرد، زمینه را برای فلسفه سینی اگوستین آماده ساخت. پس از آن حمله بربرها پیش آمد و به دنبال آن به مدت درازی هرج و مرج و جهل روز افزون حکمفرما شد. در فاصله میان بونتیوس و انسلم قدیس St. Anselm، یعنی در مدتی بیش از پنج قرن، قطعیك فیلسوف برجسته به چشم می خورد، و او جان اسکات John the Scot است؛ و او چون ایرلندی بود، توانست تا حد زیادی از جرمانات گوناگونی که به دریای غرب شکل می بخشید برکنار بماند. اما در این دوره، با آنکه فیلسوفی نبود رشد فکری متوقف نماند. هرج و مرج مسائل حادی را مطرح کرد که حل آنها افتاد بر عهدۀ سازمانها و نحوه های تفکری که بر فلسفه مدرسی حاکم بودند و تا به امروز نیز اهمیت خود را تا حد زیادی حفظ کرده اند. این سازمانها و نحوه های تفکر را نظریه سازان پدید نیآوردند. بلکه به دست مردان عمل، در فشار اختلاف و تضاد به وجود آمد. اصلاح اخلاقی کلیسا در قرن یازدهم، که مقدمۀ بلا فصل فلسفه مدرسی است، عکس العملی بود در برابر استهلاک روز افزون کلیسا در نظام فئودالی. برای شناختن مدرسین باید هیلدبراند Hildebrand را بشناسیم؛ و برای شناختن هیلدبراند، باید مختصری از مفاسدی را که وی با آنها به نبرد برخاست بدانیم. همچنین نمی توانیم بی رزی «امپراتوری

مقدس دوم و تأثیر آن را بر تفکر اروپایی از نظر دور بداریم . بنا بر این دلایل ، در صفحات آینده ممکن است خواننده با مقدار زیادی تاریخ کلیسا و تاریخ سیاسی برخورد کند که شاید ارتباط آن بار شد تفکر فلسفی فوراً آشکار نشود . نقل مقداری از این تاریخ خصوصاً از این جهت بیشتر لازم است که این دوره از تاریخ مبهم و تاریک است و برای کسانی که هم با تاریخ قدیم و هم با تاریخ جدید آشنایی کامل ندارند ، روشن نیست . غنود امبروز قدیس و شارلمانی و هیلدبراند بر تفکر فلسفی ، از غالب فلاسفه رسمی بیشتر بوده است . بنابراین در بحثی مستوفی دربارهٔ فلسفهٔ این دوره ، نقل مطالب اساسی و اجاع به این اشخاص و عصر آنها ، امری لازم و ناگزیر خواهد بود .



آب



فصل اول

سیر دینی قوم یهود

دین مسیحی، بدان شکل که از امپراتوری روم به بربرها رسید، مرکب از سه عنصر بود: نخست مقداری عقاید فلسفی، که عمدتاً از افلاطون و نوافلاطونیان گرفته شده بود و در عین حال مقداری از عقاید رواقیان نیز در آن دخالت داشت؛ دوم درک خاصی از اخلاق و تاریخ که از یهودیان گرفته شده بود؛ سوم نظریاتی، خصوصاً در باره رستگاری اخروی، که روی هم رفته نازکی داشت - هر چند بی آنرا می توان در کیش اورشومی و مذاهب خویشاوند آن در خاور نزدیک جستجو کرد.

در نظر من مهمترین عناصر یهودی دین مسیح به قرار زیرند :

۱. وجود تاریخ مقدسی که از آفرینش آغاز می شود و بمرکز منزل مقصودی در آینده پایان می گیرد و بدین ترتیب رفتار خدا را نسبت به انسان توجیه می کند.

۲. وجود گروه معدودی از انبای بشر که خدا بدانها محبت خاص دارد. یهودیان این گروه را « قوم برگزیده » (Chosen People) و مسیحیان آنان را « برگزیدگان » (elect) می نامند.

۳. دریافت نازمای از « عمل درست ». مثلاً اعتقاد به فوائد صدقه دادن را مسیحیت از یهودیت اخیر گرفته است. اهمیتی که مسیحیت برای فعل تنمید قائل است، ممکن است از کیش اوزقوسی یا کیشهای کلتوری مشرق زمین گرفته شده باشد. اما بشر دوستی عملی به عنوان یکی از معانی فضیلت از نظر مسیحیت، ظاهراً از یهودیان اقتباس شده است.

۴. شریعت. مسیحیان قسمتی از شریعت عبرانی، مثلاً احکام دهگانه را، نگه داشتند؛ حال آنکه قسمتهای تشریفاتی و مناسک دینی آن را طرد کردند. اما در عمل مسیحیان نسبت به « عقیده » همان احباباتی را داشتند که یهودیان نسبت به « شریعت » نشان می دادند. از این موضوع چنین بر می آمد که عقیده مسیح حد اقل به اندازه عمل خیر اهمیت دارد و این نظر اساساً یونانی است. آنچه در دین مسیح ریشه یهودی دارد، موضوع مستثنی بودن « برگزیدگان » است.

• مسیح. یهودیان عقیده داشتند که مسیح سعادت دلیوی و غلبه بردشمنان قوم یهود را بر روی خاک برای آنان به ارمغان خواهد آورد.

به علاوه ، در نظر یهودیان مسیح متعلق به آینده بود ؛ حال آنکه در نظر مسیحیان مسیح همان شخص تاریخی موسوم به عیسی است که به « کلمه » (Logos) فلسفه یونان نیز شباهت دارد ؛ و او پیروزی پیروان خود را ، نه در این دنیا بلکه در آسمان ، نوید داده است .

۶. ملکوت آسمان . از يك جهت می توان گفت که یهودیان و مسیحیان در اعتقاد به دنیای دیگر با پیروان اخیر مکتب افلاطون وجه مشترك دارند ؛ منتها این اعتقاد نزد یهود و نصارا در قیاس با فلاسفه یونانی صورتی بسیار ملموس به خود می گیرد . نظریه یونانی ، که به وجه بارزی در فلسفه مسیحی - نه در مسیحیت عامیانه - دیده می شود ، این است که عالم محسوس واقع در زمان و مکان و همی بیش نیست ؛ انسان می تواند از طریق ریاضت فکری و اخلاقی به مرحله ای برسد که در عالم باقی زندگی کند ؛ و تنها این عالم باقی است که واقعیت دارد . از طرف دیگر ، یهودیان « دنیای دیگر » را جدا از این دنیا نمی دانستند ، بلکه آن را در آینده تصور می کردند و می پنداشتند که در آن هنگام مردم با تقوا به سعادت ابدی خواهند پیوست و مردم گنهگار به عذاب ابدی دچار خواهند شد . این عقیده روح انتقامجویانه داشت و برای عارف و عامی قابل فهم بود ؛ حال آنکه نظریات یونانی چنین نبود .

برای شناختن منشای این عقاید باید پاره ای وقایع مربوط به تاریخ قوم یهود را باز نمود . به همین جهت ما اکنون به این وقایع می پردازیم .

تاریخ قدیم بنی اسرائیل را هیچ منبعی خارج از « عهد عتیق » تأیید نمی کند و محال است تشخیص دهیم که افسانه محض کجاختم

می‌شود و کجا حقایق یا افسانه درمی‌آمیزد. داوود و سلیمان را می‌توان به عنوان پادشاهانی که شاید وجود تاریخی داشته‌اند پذیرفت؛ اما در نخستین مراحلی که به حقایق تاریخی می‌رسیم، می‌بینیم که در حکومت وجود دارد: یکی حکومت اسرائیل و دیگری حکومت یهودیه. از کسانی که در «عهد عتیق» مذکورند، نخستین کسی که در خارج از آن کتاب نیز نامش را برده‌اند احب پادشاه اسرائیل است که در یک نامه آشوری مربوط به ۸۵۳ ق. م. از او یاد شده‌است. آشوریان سرانجام در ۷۲۲ ق. م. فلسطین و حکومت شمالی را تصرف کردند و گروه کثیری از ساکنان آنجا را کوچ دادند. از این هنگام به بعد، فقط حکومت یهودیه شریعت بنی اسرائیل را نگه داشت. حکومت یهودیه از تصرف آشور ایمن ماند. قدرت آشور نیز با تصرف نینوا به دست بابلیان در ۶۰۶ ق. م. از میان رفت. اما در ۵۸۶ ق. م. نبوکدنصر اورشالیم را گرفت و پرستشگاه آنجا را ویران کرد و گروه کثیری از ساکنان اورشالیم را به بابل کوچ داد. حکومت بابل در ۵۳۸ ق. م. به دست کوروش شاهنشاه مندها و یلرما افتاد. کوروش در ۵۳۷ فرمانی صادر کرد که به موجب آن یهودیان حق داشتند به فلسطین بازگردند. بسیاری از آنان به رهبری نحمیا و عزرا به فلسطین بازگشتند و پرستشگاه اورشالیم را از نو ساختند، و دین یهودی رفته رفته قوام گرفت.

در دوره اسارت یهود، و چندی قبل و بعد از آن، دین یهودی دوره رشد و تطور بسیار مهمی را طی کرد. به نظر می‌رسد که در ابتدا میان بنی اسرائیل و قبایل همسایه از لحاظ دیانت اختلاف مهمی وجود

نداشته است. در آغاز *یهوه* خدای قبیله بود و نسبت به بنی اسرائیل عنایت خاص داشت، ولی وجود خدایان دیگر انکار نمی شد و پرستش آنها امری عادی بود. هنگامی که نخستین فرمان می گوید: «تو نباید جز من خدایی داشته باشی»، در حقیقت از بدعتی سخن می رود که بلافاصله پیش از دوره اسارت پدید آمده بود. این امر با توجه به اسفار مختلف مربوط به پیامبران پیش از این دوره به اثبات می رسد. در این هنگام بود که برای نخستین بار پیامبران گفتند که پرستش خدایان اهم کافر گناه است و اعلام کردند که برای بیرون شدن در جنگهای بیابانی آن زمان نظر عنایت یهوه شرط لازم است، و هر گاه یهوه ببیند که جز خود او خدایان دیگری نیز پرستیده می شوند، عنایت خود را دریغ خواهد داشت. خصوصاً به نظر می رسد که ارمیاء و حزقیال این اندیشه را آورده اند که *جز بک دین*، باقی ادیان همه باطلند و خدا کافران را مجازات می کند.

نقل چند کلمه‌ای از گفته‌های آنان به روشن ساختن تعالیمشان کمک می کند و در عین حال نشان می دهد که کفری که پیامبران بر ضد آن اعتراض می کرده اند، در آن زمان تا چه اندازه رواج داشته است: «آیا آنچه را که ایشان در شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم میکنند نمی بینی؟ پسران هیزم جمع میکنند و پدران آتش می افروزند و زنان خمیر میسروشند تا فرصتاً برای ملکه آسمان [عشتار] بسازند و هدایای ریختنی [شزاب] برای خدایان غیر ریخته، مرا متعجب سازند.»^۱ خدا از این امر به خشم آمده است: «و مکانهای بلند خود را در وقت که در وادی این جنوم است بنا نمودند تا پسران و دختران خویش را در

آتش بسوزانند که من اینکار را امر فرموده بودم و بخاطر خوش
بیاورده. ۱۴

در کتاب ارمیاء قطعه بسیار جالبی وجود دارد که یهودیان مصر
را به سبب بت پرستی سرزنش می کند. خود ارمیاء مدتی در میان آنان
به سر برده بود. این پیامبر به یهودیان فراری که در مصر زندگی
می کنند می گوید که یهوه همه آنان را تابود خواهد ساخت، زیرا
که زنانشان برای خدایان دیگر عود و کندر سوزانده اند. اما یهودیان
بمستخان او گوش نمی دهند و می گویند: «ما مسلماً آنچه را بر زبان
خودمان جاری نمود انجام می دهیم و برای ملکه آسمان عود می سوزانیم
و در راه او شراب نذر می کنیم، چنانکه ما و پدرانمان در شهرهای
یهودا و کوچه های اورشلیم کردیم، زیرا که در آن زمان آذوقه
فراوان داشتیم و در آسایش به سر می بردیم و از بدیها در امان بودیم.»
ولی ارمیاء به آنان اطمینان می دهد که این کارهای بت پرستانه از چشم
یهوه دور نمی ماند و به سبب همین کار هاست که بدبختی گریمان آنان
را گرفته است. «بنابرین یهوه صیادت خدای اسرائیل چنین میگوید
اینک من روی خود را بر شما به بلا میگردانم تا تمامی یهودا را هلاک
کنم و بقیه یهودا را که رهن بصر و ساکن شدن در آجا را جزم
نمودم آنده خواهم گرفت تا جمیع ایشان در سرزمین مصر هلاک شوند و
ایشان به شمشیر و قحط خواهند افتاد و از خوردن و بزرگ بشمشیر و
قحط تلف شده خواهند مرد و مورد نفرین و دهشت و لعنت و عار
خواهند گردید. ۲۴

۱. همان کتاب، ۳۱، ۲.

۲. همان کتاب، ۴۴، ۱۱ تا آخر.

حزقیال نیز از بت پرستی یهودیان به همین اندازه در شکفت است. خداوند به هنگام مکاشفه زنانی را بدو نشان می‌دهد که در دروازه جنوب برای تموز (یکی از خدایان بابل) گریه می‌کنند؛ و سپس «اعمال زشتتری» را بدومی نمایاند، و آن منظره بیست و پنج مرد است که بر در پرستشگاه به پرستش آفتاب مشغولند. خداوند اعلام می‌کند که «بنا برین من نیز در غضب عمل خواهم نمود و چشم من شفقت نخواهد کرد و رحمت نخواهم فرمود و اگرچه با آواز بلند بگوش من بخوانند ایشانرا اجابت نخواهم نمود.»^۱

ظاهراً فکر اینکه جزیک دین همه ادیان باطلند و خداوند بت پرستان را مجازات می‌کند، بدعتی است که این پیامبران آوردند. فی الجمله این پیامبران احساسات ملی بسیار تندی داشته‌اند و انتظار روزی را می‌کشیدند که خداوند همه مردم غیر یهودی را نیست و نابود کند. در نظر قوم یهود، دوران اسارت تعبیر سرزنشهای این پیامبران است. اگر یهود قادر مطلق باشد و یهود «قوم برگزیده» از پس رنج و عذاب این قوم فقط به وسیله گناهان خود این قوم قابل توجیه خواهد بود. خشم خداوند نوعی تنبیه پدران است؛ یعنی قوم یهود با این مجازات پاک و طاهر می‌شود. تحت تأثیر این اعتقاد، دین یهودی در دوره اسارت از زمان آزادی بسیار خشکتر شد و به قوم یهود اختصاص یافت. در میان آن دسته از یهودیان که به بابل تبعید نشده بودند، چنین تغییری روی نهمود. هنگامی که عزراء و تحیاء پس از دران اسارت به اورشلیم باز گشتند، از آنکه دیدند مردم یهود با اهم غیر یهودی

وصلت کرده اند سخت در شکفت شدند ، و یهودیان این گونه وصلتها را پس خواندند .^۱

در میان اقوام عهد قدیم ، یهودیان به واسطه غرور ملی شدیدی که داشتند از دیگران جدا بودند . همه اقوام دیگر ، وقتی که به تصرف قوم دیگری در می آمدند ، ظاهراً و باطناً تسلیم می شدند . فقط یهودیان بودند که در همه حال اعتقاد به برتری خود داشتند و می پنداشتند که همه بدبختیهایشان نتیجه خشم خداست از این که نتوانسته اند پاکی و صفای ایمان و مناسک دینی خود را حفظ کنند . اسفار تاریخی « عهد عشیق » ، که غالباً پس از دوره اسارت گردآوری شده است ، برای خواننده تصور گمراه کننده ای ایجاد می کند ؛ زیرا در این اسفار چنین آمده است که اعمال بت پرستانه ای که پیامبران یدانها اعتراض می کنند انحراف از ایمان و اعتقاد محکم سابق است ؛ حال آنکه ایمان و اعتقاد محکم سابق هرگز وجود نداشته و این پیامبران بسیار بیش از آنچه از مطالعه جنبه های غیر تاریخی تورات بر می آید در ابداع و اختراع دین خود دخیل بوده اند .

بعضی از آداب و رسوم که بعدها از مشخصات دین یهودی شد در دوره اسارت پدید آمد ، گو اینکه ریشه پارامی از آنها سابق بر آن هم وجود داشت . به علت ویران شدن پرستشگاه ، که فقط در آنجا عمل قربانی کردن انجام می گرفت ، یهودیان ناچار مراسم قربانی کردن را ترك کردند . در این هنگام رفته رفته کنیه تشکیل می شد و آن قسمتهایی از متون مقدس که در آن زمان وجود داشت در کنیه قرائت می شد . اهمیت روز شنبه در این هنگام بیشتر شد ، و نیز ختمه کردن

سنت عمومی یهودیان گشت. چنانکه در صفحات پیش دیدیم، وصلت با مردم غیر یهودی در دوره اسارت ممنوع شد. جدایی یهودیان از سایر مردم از هر جهت افزایش یافت. «من یهوه خدای شما هستم که شما را از امتها امتیاز کرده‌ام.»^۱ «تمامی جماعت بنی اسرائیل را خطاب کرده بایشان بگو مقدس باشید زیرا که من یهوه خدای شما قدوس هستم.»^۲ شریعت یهود از محصولات این دوره است، و این شریعت یکی از نیروهای عمده‌ای است که وحدت ملی قوم یهود را حفظ کرده است.

آنچه ما امروز به نام «صحیفه اشعیاى نبی» در دست داریم، اثر دو پیامبر است که یکی پیش از اسارت می‌زیسته است و دیگری پس از آن.

پیامبر دوم که به نام اشعیاى ثانی معروف است، جالبترین پیامبران است. وی نخستین کسی است که از قول خدا می‌گوید: «جز من خدایی نیست.» اشعیاى ثانی به رستاخیز تن عقیده دارد، و پدید نیست که این عقیده بر اثر نفوذ عقاید ایرانی او حاصل شده باشد. پیشگوییهای وی درباره ظهور مسیح بعدها مهمترین خصوص نورات بود که برای اثبات این که پیامبران بنی اسرائیل ظهور عیسی را پیش بینی کرده‌اند مورد استناد قرار می‌گرفت.

نوشته‌های اشعیاى ثانی در مجادلات مسیحیان با کافران و یهودیان وظیفه مهمی بر عهده داشت، و به همین جهت من به نقل مهمترین آن نوشته‌ها می‌پردازم. همه ملتها سرانجام ایمان خواهند آورد؛ «و ایشان

۱. سفر لاویان، ۲۰: ۲۴.

۲. همان کتاب، ۱۹: ۲.

ششیرهای خود را برای گاو آهن و نیزه های خویش را برای آرمها خواهند شکست و ائمتی بر ائمتی شمشیر نخواهد کشید و بار دیگر جنگرا نخواهند آموخت. ۱۴ « اینک با کره حامله شده پسری خواهد زائید و نام او را عمانوئیل خواهد خوانند. ۱۵ (نا گفته نماند که بر سر این نص میان مسیحیان و یهودیان اختلاف بود، بدین معنی که یهودیان می گفتند ترجمه صحیح این نص این است که «زن جوانی حامله خواهد شد... ولی مسیحیان عقیده داشتند که یهودیان دروغ می گویند) « قومیکه در تاریکی سالک میبودند نور عظیمی خواهند دید و بر ساکنان زمین سایه موت نور ساطع خواهد شد... زیرا که برای ما ولدی زائیده و پسری بما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و شسیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد. ۱۶ قسمتی که ظاهراً بیش از همه جنبه پیشگویی دارد باب پنجاه و سوم است که این قطعه معروف را در بر دارد: «خوار و نزد مردمان مردود و صاحب غمها و رنج دیده... و حال آنکه بسبب تقصیرهای ما مجروح و بسبب گناهان ما کوفته گردیده و تأدیب سلامتی ما بروی آمد و از زخمهای او ما شفا یافتیم... او مظلوم شد اما تواضع نموده دهان خود را نکشود. مثل بره ای که برای ذبح میبرند و مانند گوسفندی که تردیشم برنده اش بی زبان است همچنان دهان خود را نکشود.» در اینجا به وضوح گفته می شود که مردم غیر یهودی نیز مشمول رسنگاری ابدی خواهند شد: « و ائمتها

۱. کتاب اسماء نبی، ۲۰ : ۴.

۲. همان کتاب، ۲ : ۱۴.

۳. همان کتاب، ۹ : ۲ و ۹.

یسوی نور تو و پادشاهان یسوی درخشندگی طلوع تو خواهند آمد. ۱
 پس از عزراء و تحمیه یهودیان تا مدتی از صحنه تاریخ ناپدید
 شدند. دولت یهودیه به شکل يك حکومت دینی (theocracy) باقی ماند،
 ولی قلمرو آن بسیار محدود بود و بنا بر قول یوان H. Bevan فقط تا
 پساترده میلی اطراف اورشلیم می رسید. ۲ پس از اسکندر، میان
 بطلمیوسان مصر و پادشاهان سلوکی بر سر این ناحیه اختلاف بود،
 اما این اختلاف به ندرت باعث می شد که میان این دو نیرو در سرزمین
 یهودیان جنگ در بگیرد، و این بود که یهودیان مدتی مدید در
 پیروی دین خود آزاد بودند.

معتقدات اخلاقی آنان در این دوره در کتاب «حکمت یسوع
 یسر میراخ» که محضلاً در حدود سال ۳۰۰ ق. م. نوشته شده تشریح
 شده است. تا چندی پیش فقط نسخه یونانی این کتاب در دست بود،
 و به همین علت نیز در شمار «اسفار مجبوله» قرار گرفته است؛ ولی
 اخیراً يك نسخه عبری از این کتاب کشف شده که از برخی جهات با
 نسخه یونانی که ترجمه اش در «اسفار مجبوله» موجود است اختلاف
 دارد. اخلاقی که این کتاب تعلیم می دهد، اخلاقی است بسیار دنیوی.
 داشتن اعتبار و آبرو در میان همسایگان بسیار مورد تمجید قرار گرفته
 است. راستی و درستی بهترین روش شناخته شده، زیرا که در این
 صورت یهوه جانب ما را خواهد گرفت، و این به نفع ماست. خیرات
 و میراث توصیه شده است. یکانه نشانه نفوذ یونانیان در این کتاب
 ستایش از علم طب است.

۱ همان کتاب، ۳: ۶۰.

2. Jerusalem under the High Priests, p. 12.

با بردگان نباید زیاد مهربانی کرد. « علف خشک و چوب تر و بارگران برای خران است و نان و مؤاخذه و کار برای خدمتگاران... او را چنانکه مناسب حال او است به کار بگمارید. و اگر سر از اطاعت باز زند، زنجیرهایش را گراثر کنید. » (۱۸ : ۲۴ و ۲۸) در عین حال باید به خاطر داشته باشی که برای خریدنش بهایی پرداخته‌ای و هر گاه فرار اختیار کند پولت را از دست می‌دهی. از اینجاست که سختگیری مفید حدی دارد. (همان کتاب، ۳۰ و ۳۱). دختر داشتن مایه نگرانی شدید خاطر است. ظاهرأ در عصر نویسنده این کتاب دختران به اعمال خلاف اخلاق سخت معتاد بوده‌اند. (۳۲ : ۹-۱۱) نویسنده نسبت به زنان نظر تحقیر آمیزی دارد : « بید آزیب رهن و خبانت از زن برمی‌خیزد. » (همان کتاب، ۱۳). خوش رفتاری با فرزندان خطاست ؛ درست این است که از کودک گزندشان را به پایین خم کنیم (۷ : ۲۳ و ۲۴).

روی هم رفته باید گفت که نویسنده این کتاب نیز مانند کاتوی بزرگ نماینده زشتروی سوداگران پرهیزگار است.

این زندگی آرام و حق به جانب، به دست آتئو کوس چهارم، پادشاه سلوکی، سخت از هم پاشید. آتئو کوس بر آن بود که تمامی قلمرو خود را به شکل یونان درآورد. در سال ۱۷۵ ق. م. ورزشگاهی در اورشلیم بنا کرد و به جوانان آموخت که کلاه یونانی بر سر بگذارند و ورزش کنند. يك تن یهودی به نام جاسون در این کار به او کمک کرد و به یونانی کردن اورشلیم پرداخت. آتئو کوس او را اسقف اعظم خود ساخت. جامعه روحانی که حکومت را در دست داشت در این هنگام سستی گرفته و جایزه تمدن یونانی را احساس کرده بود. اما این کار با مخالفت شدید فرقه‌ای به نام حسیدییه (یعنی مقدس) روبرو

شد و این فرقه در میان روستاییان قدرت داشت. ^۱ در سال ۱۷۰ ق. م. که آنتیو کوس گرفتار جنگ با مصر شد، یهودیان شورش کردند. آنتیو کوس اجسام مقدس را از پرستشگاه بیرون برد و به جای آنها مجسمه خدا را قرار داد. او یهوه و زئوس را باهم یکی کرد، زیرا که این کار در جاهای دیگر به نتیجه رسیده بود. ^۲ او بر آن شد که دین یهودی را ریشه کن کند و از اجرای سنت ختنه کردن و قوانین یهودی مربوط به غذا جلوگیری کرد. شهر اورشلیم به فرمان او کردن نهاد، ولی یهودیان خارج از اورشلیم با سرسختی فراوان در برابرش ایستادند.

تاریخ این دوره در کتاب «مگابیان» نقل شده است. فصل اول بیان می کند که چگونه آنتیو کوس فرمان داد که همه ساکنان قلمرو او باید به صورت ملتی واحد در آیند و از قوانین جداگانه خود دست بکشند. همه مردم غیر یهودی از این فرمان پیروی کردند، و بسیاری از بنی اسرائیل نیز، با آنکه پادشاه فرمان داده بود که مراسم بت را ترك بگویند و خوک قربانی کنند و فرزندان خود را ختنه نکنند، این فرمان را پذیرفتند. هر کس از این فرمان سرپیچی می کرد، می بایست مرگوار استقبال کند. با اینهمه، گروه کثیری در برابر آن مقاومت نمودند. «زناتی که کودکان خود را ختنه کرده بودند به قتل رسیدند؛ کودکان حلق آویز شدند؛ خانه ها به غارت رفت؛ و کسانی که عمل

۱. شاید استیان که نظریاتشان در مسیحیت اولیه مؤثر بوده است، از همین فرقه پدید آمده باشند. و ک. *History of Israel, Vol. II, p. 323, ff.*
 فرمیان نیز از همین فرقه سرچشمه گرفته اند.

۲. برخی از یهودیان اسکندریه به این کار اعتراضی نکردند. و ک. *Letter of Aristeas, 15, 16.*

خته کردن را انجام داده بودند از دم تیغ گذاشتند. معهذا بسیاری از مردم اسرائیل عزم خود را جزم کرده بودند که از خوردن چیزهای ناپاک اجتناب کنند و بدین سبب مرگ را برآلوده شدن به گوشتهای ناپاک و زیرپانهادن آیین مقدس در جهان نهادند و آنگاه کشته شدند. ^۱ در این هنگام بود که نظریه بقای روح در میان قوم یهود رایج شد. پیش از آن در تعالیم آنان چنین آمده بود که مردم با تقوا در همین جهان پاداش می گیرند؛ ولی عذاب و آزاری که گریبانگیر غالب مردم با تقوا می شد نشان داد که چنین نیست. پس برای آنکه عدالت آسمانی محفوظ بماند لازم آمد که یهودیان به مکافات و اجر اخروی معتقد شوند. اما این نظریه را همه قوم یهود نپذیرفتند. در زمان عیسی هنوز صدوقیان آن را مردود می دانستند؛ منتها در آن هنگام دیگر صدوقیان گروه کوچکی بودند و بعدها همه قوم یهود به بقای روح اعتقاد پیدا کردند.

شورش یهودیان بر ضد آنتیوکوس به دست یهودا مکیابوس رهبری می شد که سرداری با کفایت بود. وی تخت اورشلیم را گرفت (۱۶۴ ق. م.) و آنگاه دست به تعرض زد. گاه همه مردان را می کشت و گاه آنان را به زور بختنه می کرد. برادرش یونانان به مقام کاهن بزرگ منصوب شد و اجازه یافت که اورشلیم را به زور سپاهیان تصرف کند. وی با تسخیر یویا و عکا قسمتی از سامرا را متصرف شد و با دولت روم به مذاکره پرداخت و توانست استقلال کامل به دست آورد. احزاب او همچنان مقام کاهن بزرگ را تا زمان هیرودیس به ارث بردند و به عنوان سلسله حسمونیان شناخته می شدند.

1. I Maccabees i. 60-3.

یهودیان این دوره در تحمل مشقت و مقاومت در برابر عقاب و آزار دلاوری بسیار نمودند — هر چند این دلاوری برای دفاع از چیزهایی بود که چندان مهم به نظر نمی رسد؛ مانند ختنه کردن پسران و حرام دانستن گوشت خوک.

دوره آزار یهودیان به دست آنتیو کوس چهارم، در تاریخ یهود لحظه بسیار با اهمیتی است. یهودیانی که با امم غیر یهود در آمیخته بودند روز به روز بیشتر آداب و رسوم یونانی را می پذیرفتند و یهودیان یهودیه گروه کوچکی بیش نبودند و حتی در میان این گروه نیز ثروتمندان و زورمندان به قبول بدعتهای یونانی تمایل داشتند. اگر مقاومت دلیرانه فرقه حسیدییه نمی بود چه بسا که دین یهود به آسانی از میان می رفت؛ و اگر چنین می شد اسلام و مسیحیت نمی توانستند بدان صورتی که در عمل به خود گرفتند وجود داشته باشند. تاو ترند Townsend در مقدمه خود بر سفر چهارم مگابیان می گوید:

«خوب گفته اند که اگر یهودیت به عنوان دین به دست آنتیو کوس از میان رفته بود، مسیحیت بستر نشو و نما نمی داشت، و بدین ترتیب خون شهدای مگابی که یهودیت را نجات دادند سرانجام نطفه کلیسا را پدید آورد. بدین جهت از آنجا که نه تنها مسیحیت، بلکه اسلام نیز وحدانیت را از منبع یهودی گرفته است به اغلب احتمال دنیای امروز اصل وجود وحدانیت را چه در غرب و چه در شرق به مگابیان مدیون است.»

اما خود مگابیان در دوره های بعدی مورد تحسین یهودیان نبودند؛ زیرا که این خاندان پس از توفیق یافتن در مقام کاهن بزرگ، سیاستی دنیوی و مطابق مقتضای روز دنبال می کردند. اما شهیدان

1. *The Apocrypha and Pseudepigrapha of the Old Testament in English*; Edited by R. H. Charles, Vol. II, p. 659.

مورد ستایش قرار گرفتند. سفر چهارم «مگایان» که احتمالاً در حوالی عصر عیسی در اسکندریه نوشته شده است، هم این تکه را و هم برخی نکات جالب دیگر را روشن می‌کند. این کتاب به رغم عنوان خود هیچ جا نامی از مگایان نمی‌برد، بلکه از قدرت شکست انگیز یک پیرمرد، و پس از او هفت برادر جوان، سخن می‌گوید. آتیو کوس این هفت برادر را نخست شکنجه داد و آنگاه در آتش سوزاند، و در این حال مادرشان حاضر بود و به فرزندانش خود ظلمی داد تا سستی به خود راه ندهند. پادشاه نخست می‌گوشد تا آنان را به زبان خوش رام کند و بدانها می‌گوید که اگر تنها به خوردن گوشت خوک رضایت دهند آنان را مورد لطف و عنایت خود قرار خواهد داد و کارهای خوب به دست آنها خواهد سپرد. جوانان سرباز می‌زنند. پادشاه آلات شکنجه را به آنان نشان می‌دهد، ولی آنان خم به ابرو نمی‌آورند، و به پادشاه می‌گویند که او پس از مرگ به عذاب ابدی گرفتار خواهد شد، حال آنکه خود آنان به سمادت جاودان خواهند پیوست. در نتیجه آنان را یک‌بار در حضور یکدیگر و در پیش چشم مادرشان نخست تکلیف به خوردن گوشت خوک می‌کنند و چون سر باز می‌زنند، شکنجه می‌دهند و می‌کشند. سرانجام پادشاه روبرو سربازان خود می‌کند و می‌گوید که امیدوارم سربازانم از این همه شجاعت سرمشق بگیرند. شرح این قصه البته گرافه آمیز است، ولی این تکه حقیقت دارد که عذاب و آزار پهلویان شدید بود و در برابر آن مقاومت دلیرانه صورت می‌گرفت؛ ولیز حقیقت دارد که موضوعات مهم مورد اختلاف عبارت بود از ختنه، و خوردن گوشت خوک.

این کتاب از یک جهت دیگر نیز جالب توجه است. گرچه

بیداست که نویسنده یهودی متحصی است ، زبانی که وی در کتاب به کار می برد زبان فلاسفه رواقی است و می خواهد ثابت کند که یهودیان درست مطابق مفاهیم فلسفه رواقی زندگی می کنند . کتاب با این جمله آغاز می شود :

« کتابی که می خواهم مورد بحث قرار دهم مثله ای است به بهایت درجه فلسفی ، و آن این است که آیا ظل ملهم بر عواطف تسلط کامل دارد یا نه ؟ و نظر شما را جداً به فلسفه آن جلب می کنم . »

یهودیان اسکندریه می خواستند که در زمینه فلسفه از یونانیان درس بیاموزند ، اما در عین حال با سماجتی شگفت به شریعت یهودی ، خاصه ختنه کردن و اجرای مراسم سبت و خودداری از خوردن گوشت خوک و گوشت های ناپاک ، می چسبیدند . از زمان تحمیه تا پس از سقوط اورشلیم در سال ۷۰ میلادی ، اهمیتی که یهودیان برای شریعت قائل می شدند افزایش می یافت . دیگر یهودیان وجود پیامبرانی را که سخنان تازه می آوردند بر نمی تابانیدند . در میان آنان ، کسانی که خود را ناچار می دیدند به شیوه پیامبران کتاب بنویسند چنین وانمود می کردند که کتاب کهنه ای پیدا کرده اند که از دانیال یا سلیمان ، یا شخص دیگری که مورد احترام بی چون و چرای یهودیان بود ، بر جای مانده است . خصائص مراسم دینی یهودیان ، این مردم را به عنوان یک ملت فراهم نگه می داشت ؛ ولی اهمیت زیادی که برای شریعت یهودی قائل می شدند ، رفته رفته اصالت و نیروی ابداع را از آنها گرفت و آنها را به محافظه کاری سخت دچار ساخت . این خشکی و سختگیری طغیان پولس رسول را بر ضد شریعت بسیار جالب نشان می دهد .

برخلاف تصور کسانی که بامتون یهودی دوره پیش از تولد عیسی آشنایی ندارند، باید دانست که «عهد جدید» يك آغاز بی سابقه نیست. در این دوره تنور نبوت هنوز گرم بود، منتها انبیای جدید برای آنکه مردم به سخنانشان گوش فرادهند ناچار بودند آثار خود را به پیامبران گذشته منسوب کنند. کتابی که از این لحاظ بیش از همه جالب است، «کتاب انوخ» است که کتابی است مرکب از آثار نویسندگان مختلف، که نخستین آنها مربوط به اندکی پیش از عصر مگابیان و آخرین آنها متعلق به حدود سال ۶۴ ق. م. است. نویسندگان این کتاب مدعی هستند که قسمت اعظم کتاب را مکاشفه بطریق انوخ تشکیل می دهد. این کتاب از لحاظ شناخت آن جنبه از یهودیت که به مسیحیت مبدل شد، اهمیت بسیار دارد. نویسندگان «عهد جدید» با این کتاب آشنایی داشته اند. به نظر ژودف دیس St. Jude این کتاب واقعاً به قلم انوخ نوشته شده است. آباء صدر مسیحیت، مانند کلمنت اسکندرانی Clement of Alexandria آن را صحیح می دانست ولی پروم و اکوستین آن را مردود شمردند. بدین سبب این کتاب به دست فراموشی سپرده شد و دیگر نشانی از آن پدید نیامد تا آنکه در اوایل قرن نوزدهم سه نسخه خطی آن به زبان حبشی در حبشه پیدا شد. پس از آن نیز نسخه هایی از بعضی قسمت های آن به زبان های یونانی و لاتینی به دست آمد. به نظر می رسد که در اصل قسمتی از این کتاب به زبان عبری و قسمتی به زبان آرامی نوشته شده است. نویسندگان آن از فرقه خسیدیه و از اعقاب قرسیان بوده اند. این کتاب به پادشاهان و حکام عموماً و جسموتیان و صدوقیان خصوصاً حمله می کند، و در تشکیل نظریه «عهد جدید»، خصوصاً در موارد مربوط به مسیح و دوزخ و شیاطین، مؤثر بوده است.

کتابی است آکنده از «تمثیلات» و در آن بیش از عهد جدید، توصیف کائنات دیده می‌شود. در این کتاب صحنه‌هایی از بهشت و دوزخ و روز داوری و غیره فرسیم می‌شود؛ آنجا که کیفیت ادبی آن اوج می‌گیرد خواننده به یاد «بهشت گمشده» *Paradise Lost* میلتن می‌افتد، و چون از اوج فرود می‌آید «کتاب نبوی»^۱ بلیک را به خاطر می‌آورد. در این کتاب تفسیری از امثال ۲ و ۴ از باب ششم سفر بیدایش آمده است که شنیدنی است و به افسانهٔ پرومته بی‌شبهت نیست. بدین معنی که بی‌گوبد فرشتگان ذوب فلز را به آدمیان یاد می‌دهند و در نتیجه به گناه فاش کردن «اسرار ازل» مکافات می‌بینند. فرشتگان آدمیخوار هم هستند. آنها که گناه می‌کنند مسخ می‌شوند. مردانشان به صورت خدایان کفار و زنانشان به صورت «زنان بالدار» (*sirens*) در می‌آیند، ولی سر انجام همه گرفتار عذاب ابدی می‌شوند.

توصیف‌هایی از بهشت و دوزخ در این کتاب آمده است که ارزش ادبی آنها شایان توجه است. در روز داوری، «فرزند آدم» که درست کردار است، بر تخت افتخار می‌نشیند. گروهی از امم غیر یهودی سزای انجام از کردهٔ خوش‌ریشمان می‌شوند و یخ‌شایش الهی شامل حالشان می‌گردد، ولی اغلب غیر یهودیانی که به آداب و سنت‌های یونانی تسلیم شده‌اند، به لعنت ابدی دچار می‌آیند؛ زیرا که نیکوکاران بهر گاه خدا دعا می‌کنند که از ایمان انشقام بگیرد، و دعای آنها مستجاب می‌شود.

فضلی نیز به ستاره‌شناسی اختصاص دارد، و در این فصل بر ما معلوم

۱. «*Prophetic Books*» شش کتاب از آثار ویلیام بلیک، شاعر و نقاش

انگلیسی، که در آنها از آفرینش و بیدایش جهان سخن می‌رود.

می‌شود که خورشید و ماه دارای گردونه‌هایی هستند که یاد آنها را می‌راند؛ و سال دارای ۳۶۴ روز است؛ و گناهان آدمی باعث می‌شود که اجرام سماوی از مسیر خود خارج شوند؛ و فقط مردمان متقی می‌توانند علم ستاره‌شناسی را فراگیرند. شهابهای ناقص قرشتگانی هستند که سقوط می‌کنند و به دست هفت ملک مغرب مجازات می‌بینند. آنگاه نوبت به تاریخ مقدس می‌رسد. تا زمان مگایان، این تاریخ همان سرگذشتی را نقل می‌کند که ابتدای آن را در کتاب مقدس و انتهایش را در کتب تاریخ می‌توان خواند. از آن پس، نویسنده به آینده می‌پردازد و در باره اورشلیم جدید، و یهودی شدن غیر یهودیان و رستاخیز نیکوکاران و ظهور مسیح داد سخن می‌دهد.

در باره مکافات گناهکاران و اجر نیکوکاران نیز سخن بسیار می‌رود، ولی نیکوکاران این کتاب هرگز شیوه گذشت و بخشایش مسیحی را نسبت به گناهکاران نشان نمی‌دهند. «ای گناهکاران در روز داوری هنگامی که دعای نیکوکاران را می‌شنوید به کجا پناه خواهید برد؟» «گناه بر زمین نازل نشده بلکه آدمی خود آن را خلق کرده است.» «گناهان بشر در آسمان ثبت می‌شود.» «شما گناهکاران به لعنت ابدی دچار خواهید شد و روی آسایش نخواهید دید.» «گناهکاران ممکن است در تمام مدت زندگی، و حتی هنگام مرگ نیز، سعادتمند باشند؛ ولی روح آنها به «شیول» (دوزخ) سقوط خواهد کرد و در آنجا دچار تاریکی و زنجیر و شعله‌های فروزان خواهد شد. و اما از احواز نیکوکاران خواسته باشید، «من و فرزندانم الی الابد به جمع آنها خواهیم پیوست.»

آخرین کلمات کتاب چنین است: «به مؤمنین ایمان و راه راست

خواهد داد و آنها خواهند دید کسانی که در تاریکی زاییده شده اند به تاریکی خواهند رفت، حال آنکه نیکوکاران نور باران خواهند شد، و گناهکاران به صدای بلند خواهند گریست و آنان را غرق در نور خواهند دید، و آنان به جایی خواهند رفت که روزها و فصلها بر ایشان معین شده است. »

یهودیان نیز مانند مسیحیان در باره گناه بسیار می اندیشیدند، ولی کمتر کسی از آنان خود را گناهکار می پنداشت. خود را گناهکار دانستن بیشتر بدعت مسیحیان است و به واسطه تمثیل فریسی و باجگیر^۱ به مسیحیت راه یافته است، و مسیح، هنگامی که کاتبان یهودی را محکوم می کند، این بدعت را به عنوان فضیلت به یروان خود موعظه می کند. مسیحیان می گویند که تافرستی عیسی را سر مشق خود قرار دهند، حال آنکه یهودیان، عموماً، چنین نمی کردند.

اما در میان یهودیان امیل سالهای پیش از میلاد مسیح استثنائاتی هم به چشم می خورد. برای مثال «عهد دوازده بطریق» را می توان نام برد که بین سالهای ۱۰۹ و ۱۰۷ پیش از میلاد به دست یکی از فریسیان که به یوحنا هیرکانوس، از حکام روحانی سلسله حمونیان

۱. تمثیل فریسی و باجگیر چنین است: « [عیسی] این مثل را آورد برای بعضی که بر خود اعتماد می داشتند که عادت بودند دیگر ابراهیم را میسرنداده که در تاریکی فریسی و دیگری باجگیر به شکل رفتن تعلیمات کنند. آن فریسی ایستاده بدین طور با خود دعا کرد که خدایا ترا شکر میکنم که مثل سایر مردم حرص و شالم و زلاکریستم و نه مثل این باجگیر. . . . اما آن باجگیر دور ایستاده تنخواست چشمان خود را بسوی آسمان بلند کند بلکه بیسنة خود زده گفت خدایا بر من گناهکار نرحم فرما. . . . شما میگویم که این شخص عادت کرده شده بخانه خود رفت بخلاف آن دیگر زیرا هر که خود را برافرازد پست گردد و هر کس خوشتن و افروتن سازد سرافرازی یابد. » (امیل لوقا، ۱۸: ۹-۱۰ م.)

ارادت می‌ورزیده نوشته شده است. مطالب این کتاب با تعالیم مسیحی اختلاف دارد. ولی این اختلاف در جزئیات است. پس از حقیق این جزئیات می‌بینیم که تعالیم اخلاقی آن با «عهد جدید» شباهت بسیار دارد. چنانکه دکتر ر. ه. چارلز R. H. Charles می‌گوید: «موعظه بالایی کوه در چندین مورد با این متنی که در دست داریم از لحاظ روح مطلب شباهت دارد، و حتی عبارات آن را نیز در این می‌بینیم. بسیاری از قطعات اناجیل نیز همین شباهت را نشان می‌دهند و به نظر می‌رسد که یولی رسول این کتاب را به عنوان مرجع به کار برده است.»

در این کتاب به مطالبی از این قبیل بر می‌خوریم:

«بکدیگر را از لعل دوست بدارید، و اگر کسی بر تو حسی روا دارد با تو آرام سخن بگو و روح خود را نیز از تو دور دور بدار، و اگر او پیشان گردد و اعتراف کند او را بیخوش ولی اگر انکار کند بر او حتم بگیر. مبادا زهر حشم تو در او کارگر افتد و زبان به دشنام بگشاید و گناه خویشش را در چندان کند... و اگر شرم ندارد و در کار تصواب ابرام نماید باز او را از لعل بیخوش و سزای او را به دست خدا بپار.»

دکتر چارلز بر این عقیده است که حضرت عیسی باید با این نوشته آشنا بوده باشد. همچنین در این کتاب می‌خوانیم:

«خدا و همسایه‌ها را دوست بدار.»

«خدا را در سراسر زندگی خود دوست بدارید و بکدیگر را نیز از لعل دل دوست بدارید.»

«من خدا را دوست می‌دارم، و نیز هر فردی از افراد بشر را نیز لعل دوست می‌دارم.»

این جمله‌ها را می‌توان با گفته‌های متی (۲۲ : ۳۷-۳۹) قیاس کرد. در «عهد دوازده بطریق» نیز مطالبی در رد و تفسیح هر گونه نفرت آمده است؛ مثلاً:

«خشم انسان را گور می‌کند و نمی‌گذارد انسان چهرهٔ حقیقی کسی را ببیند.» «پس نفرت شر است، زیرا که همواره با دروغ همراه است.»

چنانکه انتظار می‌رود، نویسندگان این کتاب عقیده دارند که نه تنها یهودیان بلکه همهٔ مردم غیر یهودی نیز آزر زده خواهند شد. عیویان از روی اتاجیل چنین آموخته‌اند که فریبان را بد بشناسند؛ اما نویسندگان این کتاب خود فرسی بوده است و چنانکه دیدیم تعالیم او یک سلسله پندهای اخلاقی است که در نظر ما از مشخصات بارز تعالیم مسیح جلوه می‌کند. اما توجه این امر دشوار نیست. نخست اینکه نویسندگان این کتاب باید حتی در عصر خود نیز استثنائی بر قاعدهٔ فریبان بوده باشد، و گمان می‌رود که عقاید رایجتر فریبان همانهایی باشد که در کتاب یونس دیده می‌شود؛ دوم اینکه می‌دانیم نهضت‌ها همواره گرایشی به خشکی و انجماد دارند. چه کسی می‌تواند اصول جفرسن را از اصول «دختران انقلاب آمریکا» استنباط کند؟ سوم اینکه در این مورد خاص، یعنی فریبان، می‌دانیم که اعتقاد آنها به شریعت یهود به عنوان حقیقت مطلق و تنهایی بنزودی هر گونه اندیشه و احساس تازه و زنده را در میان آنان از میان برد. همانطور که دکتر چارلز می‌گوید:

۱. انجمنی است که در ۱۸۹۰ در آمریکا تشکیل شد، برای زنده نگه داشتن

عظمت انقلاب آمریکا و ترویج وطن پرستی و غیره. - ۲

و هنگامی که فریسیان از آرمانهای دیرین خود دست شستند و به جیشها و امور سیاسی پرداختند، و در نتیجه هم خود را به تدقیق در جزئیات شریعت مقصود داشتند، دیری نگذشت که دیگر توانستند برای ایجاد نظام اخلاقی و الاهی که از آن سخن می گویند جایی نگهدارند، و نتیجه این شد که جانشینان شایسته حسدیان و تعالیم آنان به زودی یهودیت را ترک گفتند و جای طبیعی خود را در آغوش مسیحیت ابتدائی یافتند. *

پس از دوره‌ای که زیر فرمان حکام روحانی گذشت، مارک آنتونی دوست خود هرود را پادشاه یهودیان ساخت. هرود حادثه جویبی بود خوشگذران، غالب اوقات در سرایشب و رشکستگی، خو گرفته به محافل اشرافی رم، و از دیانت یهودی پاک بی خبر. زنی از خاندان حکام روحانی بود، ولی خود وی از ادومیان بود و همین امر کفایت می کرد که یهودیان به او بدگمان باشند. هرود با اقتضای زمان ماهرانه همراه می شد. همین که معلوم شد او کتاویوس Octavius پیروز خواهد شد، جانب مارک آنتونی را رها کرد. برای آشتی دادن یهودیان با خود تلاشهای فراوان کرد. پرستشگاه اورشلیم را از نو ساخت، گرچه آن را به سبک یونانی بنا نهاد و ردیفهایی از ستونهای قرنطلی در آن قرار داد. بر بالای دروازه اصلی نیز عقیایی طلائی گذاشت، و بدین ترتیب فرمان دوم از ده فرمان را نقض کرد. هنگامی که شایع شد هرود در حال مرگ است، فریسیان عقاب را از بالای دروازه پایین کشیدند و او نیز به سزای این کار عده‌ای از فریسیان را هلاک کرد. هرود در سال ۴ ق. م. در گذشت و دیری از مرگ او نگذشته بود که رومیان سلطنت او را منحل کردند و یهودیه را به دست یک خراجگزار سپردند. پوتیوس پیلات Pontius Pilate که در سال ۲۶ میلادی بدین مقام منصوب شد مرد مدبر و مردمداری نبود و به زودی بر کنار شد.

در ۶۶ میلادی یهودیان به رهبری دسته متحصیان شورش کردند، ولی شورش آنها شکست خورد و در سال ۷۰ میلادی اورشلیم به دست رومیان افتاد. پرستشگاه ویران شد و در یهودیه چندین یهودی بر جای نماند.

آوارگان یهودی قرن‌ها پیش از این زمان اهمیت یافته بودند. یهودیان اصولاً و غالباً مردمی کشاورز بودند، ولی در دوره اسلاوت از بابلیان بازرگانی آموختند. بسیاری از آنان پس از عصر عزراء و نعمیاء در بابل ماندند، و در میان این‌دهه برخی ثروت بسیار داشتند. پس از بنا شدن شهر اسکندریه، گروه فراوانی از یهودیان بدانجا رخت کشیدند. این گروه محلی خاص خود داشتند، ولی نه به عنوان «جهود محله»، بلکه غرض از آن محل آن بود که یهودیان را از آلوده شدن بر اثر تماس با مردم غیر یهودی محفوظ دارد. یهودیان اسکندریه بسیار بیش از یهودیان یهودیه آداب و رسوم یونانی را پذیرفتند، و زبان عبری را فراموش کردند. بدین جهت لازم آمد که تورات به زبان یونانی ترجمه شود، و در نتیجه «ترجمه هفتاد تن» یا «ترجمه سبعینی» Septuagint فراهم آمد. «اسفار پنجگانه» یا «خمسه موسوی» در اواسط قرن سوم ق. م. ترجمه شد و سایر قسمتهای تورات کمی دیرتر به زبان یونانی درآمدند.

درباره «ترجمه سبعینی» افسانه‌هایی به وجود آمد، و این نام بدین جهت بر این ترجمه نهاده شد که کار هفتاد مترجم بود. می‌گفتند که هر یک از این مترجمان کتاب را مستقلاً ترجمه کردند و سپس چون ترجمه‌ها را برابر نهادند دیدند که سر مویی با یکدیگر اختلاف

ندارتند ، زیرا که همه آنان از آسان ملهم شده بودند . با همه اینها ، تحقیقات بعدی نشان داد که « ترجمه سبعینی » غلطهای فراوان دارد . پس از ظهور مسیح ، دیگر یهودیان این ترجمه را کمتر به کار بردند و بیشتر به متن عبری تورات باز گشتند . اما بر خلاف یهودیان ، مسیحیان نخستین - که از میان آنان کمتر کسی زبان عبری می دانست - غالباً « ترجمه سبعینی » یا ترجمه های لاتینی این ترجمه را به کار می بردند . در قرن سوم به کوشش اورسگن متن بهتری فراهم شد ، ولی کسانی که فقط زبان لاتینی می دانستند ترجمه های بسیار مغلوطنی در دست داشتند تا آنکه در قرن پنجم بروم قدیس ترجمه معروف به « وولگات » Vulgate را تهیه کرد . کار وی ابتدا مورد اقتقاد فراوان قرار گرفت ؛ زیرا که بروم در تهیه متن خود از یهودیان کمک گرفته بود ، و بسیاری از مسیحیان می پنداشتند یهودیان گفته های پیامبران را مخدوش ساخته اند تا به نظریابند که آنان ظهور عیسی را از پیش بشارت داده اند . اما رفته رفته ترجمه بروم قدیس مقبول افتاد ، و اثر وی تا به امروز هم از نظر کلیسای کاتولیک سندیت دارد .

فیلوی حکیم Philo که معاصر عیسی بوده است ، در قلمرو فکر بهترین نماینده تأثیر یونانیان بر یهودیان است . فیلو در عین حالی که پایه ایمانش استوار است ، از لحاظ فلسفی در وهله اول افلاطونی است . تأثیرات مهم دیگر عبارتند از تأثیرات زواقیان و نوفیثاغوریان . نفوذ فیلو پس از سقوط اورشلیم از میان برخاست ، ولی آباء مسیحی دریافتند که وی توانسته است راه را برای وفق دادن فلسفه یونانی و اسفار آسمانی نشان دهد .

در همه شهرهای زمان قدیم محله های یهودی نشین بزرگ

پدید آمد. این یهودیان همراه با نمایندگان سایر ادیان شرقی، بر کسانی که نه به منک شگاکمی قانع بودند و نه به آذیان رسمی یونان و روم، تأثیر داشتند. نه تنها در امپراتوری روم، بلکه در جنوب روسیه نیز بسیاری کان به دین یهودی درآمدند. شاید بتوان گفت که مسیحیت در آغاز کار به محافل یهودی و نیمه یهودی روی آورد. ولی دین یهودی به معنی اخص پس از سقوط اورشلیم روز به روز محدودتر و تعصب آمیزتر شد چنانکه قبلاً پس از اسیر شدن به دست نبوکدنصر شده بود. پس از قرن اول مسیحیت نیز متبلور و منجمد شد و روابط یهودیت و مسیحیت کاملاً خصمانه و خارجی گشت. چنانکه خواهیم دید، مسیحیت مرام ضد یهود را به شدت تحریک و نفوذ کرد. در سراسر قرون وسطی یهودیان هیچ جایی در فرهنگ کشورهای مسیحی نداشتند و چنان عذاب و آزار می دیدند که نمی توانستند جز پرداختن پول برای ساختمان کاتدرالها و کلیسای از این قبیل سهمی در تمدن داشته باشند. در این دوره فقط در میان مسلمانان بود که با یهودیان به مهربانی رفتار می شد و قوم یهود می توانست فلسفه و اندیشه های روشن را دنبال کند.

در قرون وسطی مسلمانان از مسیحیان متمدنتر و انسانتر بودند. مسیحیان به تعقیب و آزار یهودیان می پرداختند و این کار خصوصاً در هنگام اوج هیجانان مذهبی شدت می گرفت. جنگهای صلیبی با غارت یهودیان و کشتار آنان همراه بود. در کشورهای مسلمان، برعکس، در غالب اوقات با یهودیان به هیچ روی بد رفتاری نمی شد. خصوصاً در قسمت افریقای اسپانیا (اسپانیای مغربی) یهودیان به علم خدمت

می کردند. آثار ابن میمون (۱۲۰۴-۱۱۳۵)، که در کوردوا (قرطبه) به دنیا آمد، به عقیده عده‌ای مشیح‌قسمت زیادی از فلسفه اسپینوزا است. هنگامی که مسیحیان بار دیگر اسپانیا را به تصرف خود در آوردند، بیشتر یهودیان بودند که اندوخته علمی مغربیان را به آنان انتقال دادند. یهودیان دانشمندی که زبانهای عبری و یونانی و عربی را می‌دانستند و با فلسفه ارسطو آشنایی داشتند، از معلومات خود به علمای مسیحی که در مرتبه پایینتری بودند سهمی دادند. علاوه بر این، چیزهای دیگری نیز چون کیمیاگری و ستاره بینی، که کمتر مطلوب اروپاییان بود، به علمای اروپایی یاد دادند.

پس از قرون وسطی نیز یهودیان به تمدن خدمات فراوان کردند، ولی دیگر نه به عنوان قوم یهود، بلکه به عنوان افراد اجتماع.

فصل دوم

مسیحیت در چهار قرن نخست

مسیحیت را در آغاز امر خود یهودیان به عنوان شکل اصلاح شده یهودیت به یهودیان تبلیغ می کردند ، جیمز قدیس St. James ، و کمتر از او بطروس قدیس ، نمی خواستند قدم از این حد فراتر بگذارند ، و ممکن بود که در این کار موفق هم بشوند . اما پولس رسول مصمم بود که غیر یهودیان را بی آنکه لازم باشد ختنه شوند و با خود رانسلیم شریعت یهود کنند به دین مسیحی در آورد . تشریح رقابت میان این دو فرقه از نظر گاه فرقه پولس در « اعمال رسولان » آمده است . آن اجتماعات مسیحی که پولس رسول در نقاط گوناگون تشکیل داد ،

بی‌شک از یهودیان تازه مسیحی شده و غیر یهودیانی که در جستجوی دین تازه‌ای بودند تشکیل می‌شد. در آن دوره که ایمانهاستی گرفته بود ایقانات دین یهودی این دیانت را گیرا و کشنده می‌ساخت، ولی سنت خسته کردن مانع راه بود. قانونهای مربوط به غذا نیز کمکی نمی‌کرد. حتی اگر هیچ مانع دیگری وجود نمی‌داشت، همین مانع کافی بود که نگذارد دین یهود عالمگیر شود. مسیحیت، به واسطه پولس رسول، از اجزای دین یهودی آنچه را جالب و جذاب بود نگاه داشت و آنچه را قبولش برای مردم غیر یهودی دشوار می‌نمود کنار گذاشت.

این عقیده که یهودیان «قوم برگزیده» هستند با همه تاگواری و گزندگی که برای غرور یونانی داشت باقی ماند. اما گنوستیکها Gnostics یا عرفای صدر مسیحیت این عقیده را رد کردند. آنها، با حداقل برخی از آنها، بر این بودند که جهان محسوس مخلوق خدای کوچکی است به نام یلداباوث Ildabaoth که پزریاگی سوفیا Sophia (حکمت آسمانی) است. آنها می‌گفتند که این خدا بهوه است که تورات ناعش را می‌برد. و مار نه تنها قصد فریب نداشت بلکه می‌خواست حوا را از فریب آن خدا آگاه سازد. خدای بزرگ مدت مدیدی یلداباوث را آزاد گذاشت تا هر چه می‌خواهد بکند. سرانجام خدای بزرگ پسر خود را فرستاد تا موقتاً در جسم انسان موسوم به عیسی حلول کند و دنیا را از تعالیم ناصواب موسی رهایی بخشد. کسانی که این عقیده یا عقیده‌ای نظیر این را داشتند، عموماً آن را باتوعی فلسفه افلاطونی در می‌آمیختند. چنانکه قبلاً دیدیم، فلسوفین در رد این عقیده دچار مشکل شد. گنوستیسیسم Gnosticism حد وسطی میان شرک

فلسفی و دین مسیحی به وجود آورد؛ زیرا که این مذهب در عین حال که به عیسی حرمت می گذاشت یهودیان را بد می انگاشت. بعد ها همین امر در مورد مانویت نیز، که از طریق آن اکوشین قدیس به مذهب کاتولیک درآمد، صدق داشت. مانویت عناصر مسیحی و زرتشتی رایج هم در آمیخته بود و می گفت که یدی اصلی است مثبت که در ماده تجسم یافته، حال آنکه تیکی در روح سرشته است. مذهب ساتوی گوشنخواری و هر گونه رابطه جنسی، حتی زناشویی، را تحریم می کرد. این عقاید «حد وسط» کمک زیادی کردند به این که مردم درس خوانده و ثریب شده یونانی زبان دین مسیحی را بپذیرند. ولی «عهد جدید» مؤمنان حقیقی را از آنان بر حذر می دارد؛ «ای تیموتئوس تو آن امانت را محفوظ دار و از بیهوده گویبهای حرام و از مباحات معرفت [Gnosis] دروغ اعتراض نما که بعضی چون ادعای آن کردند از ایمان منحرف گشتند.»^۱

گنوستیکها و ماتریان تا زمانی که دولت دین مسیحی را پذیرفت به رشد و گسترش خود ادامه دادند؛ ولی از آن پس ناچار به پنهان داشتن عقاید خود شدند. در حالی که هنوز پنهانی نفوذی داشتند. محمد (ص) یکی از نظریات یکی از فرقه های عراقی صدر مسیحیت (گنوستیکها) را اتخاذ کرد. این فرقه چنین عقیده داشتند که عیسی فردی از افراد بشر بود و «پسر خدا» در هنگام غسل تعمید بر او نازل شد و در هنگام مصلوب شدن نیز او را ترک گفت. برای اثبات این نظر، آنان بدین کلام استناد می کردند که (الهی الهی چرا مرا وا گذاردی؟)^۲

۱. ۲ نیکولاژین اول، ۲۰:۶۰ و ۲۱.

۲. ۲ انجیل مرقس ۱۵:۳۴.

و این کلامی است که باید گفت مسیحیان آن را همواره دشوار یافته‌اند. گنوستیکها زاینده شدن و کودک بودن و ، بالاتر از اینها ، مطلوب شدن را برای « پسر خدا » کسر شأن می‌دانستند و می‌گفتند که این حوادث بر شخص موسوم به عیسی گذاشته است نه بر پسر آسمانی خدا. محمد ، که هر چند الوهیت عیسی را منکر بود نبوت او را می‌پذیرفت ، احساسات منفی شدیدی داشت دائر بر این که پیامبران نباید سرانجام بد داشته‌باشند ، به همین سبب وی نظر فرقه دوستیک Docetic را (که یکی از فرق گنوستیک بود) پذیرفت که بر طبق آن آنچه بر صلیب کشیده شد شبیهی پیش نبود و امر بر یهودیان و رومیان متبیه شد و انتقام خود را از آن شبیه گرفتند ، از این طریق مقداری از مفاید عرفانی صدر مسیحیت به دین اسلام راه یافت .

رفتار مسیحیان با یهودیان عصر به زودی خصمانه شد ، عقیده رایج این بود که خدا با اولیاء و انبیاء ، که مردمان مقدسی بوده‌اند ، سخن گفته و به آنان ظهور مسیح را خبر داده است ؛ ولی هنگامی که مسیح ظهور کرد ، یهودیان او را باز نشناختند و از آن هنگام بد بد باید آنها را خبیث‌دانست . به علاوه ، عیسی شریعت موسوی را لغو کرد و دو حکم دوست داشتن خدا و دوست داشتن همسایه را جانشین آن ساخت ؛ و این را نیز یهودیان ، از روی خیانت ، تصدیق نکردند . همین که دولت مسیحی شد ، مرام ضد یهود به شکل قرون وسطایی خود آغاز گشت و توجیه ظاهری آن عبارت بود از بروز قوت و حرارت ایمان مسیحی . اما اینکه عوامل اقتصادی ، که بعدها این آتش را دامن زدند ، تاچه اندازه در امپراتوری مسیحی مؤثر بوده اند ، مطلبی است که محقق ساختنش مجال می‌نماید .

مسیحیت به همان نیتی که رنگه یونانی می گرفت به قالب حکمت الهی درمی آمد. الهیات یهودی همواره ساده بود. یهوه از صورت خدای قبیله تکامل یافت و به شکل خدای قادر مطلق خالق زمین و آسمان در آمد. وقتی دیده شد که مردمان متقی در روی زمین از ثروت و کامرانی بی بهره اند، عدل الهی به آسمان حواله شد، و این امر بقای روح را به دنبال داشت. معتقدات یهود در سیر تکامل خود حاوی هیچ موضوع پیچیده و مایعده طبیعی نبود. در آن هیچ نکته مرموزی وجود نداشت و هر فرد یهودی قادر به فهم آن بود.

سادگی دین یهود، روی هم رفته، در انجیل متی و مرقس و لوقا مشهود است، ولی در انجیل یوحنا، که عیسی را به شکل مفهوم افلاطونی و روانی «کلمه» در آورده، این سادگی از میانه برخاسته است. در اینجا منظور نظر نویسندگان انجیل چهارم صورت کلامی عیسی است، نه عیای بشری. این موضوع در مورد آباء مسیحیت حتی بیش از یوحنا صادق است. در آثار آنان اشاره به انجیل یوحنا از اشارات به سه انجیل دیگر روی هم رفته، بیشتر است. رسالات پولس رسول نیز، خصوصاً در باره رستگاری روح، حاوی مقدار فراوانی الهیات است و در عین حال آشنایی بسیار او را با فرهنگ یونانی نشان می دهد. يك جا از مناندروس Menander نقل قول می کند و جای دیگر به اپیمینیدس Epimenides کثرتی اشاره می کند و می گوید که همه مردم کرت دروغگو هستند، الخ. ^۱ با همه اینها پولس ^۲ می گوید: «باخبر باشید که کسی شما را نرباید به قلفه و مکر باطل ...»

۱ - اشاره به معنای منطقی مشهور است که می گوید یکی از اهل کرت گفت

« همه مردم کرت دروغگو هستند: » این قول راست است یا دروغ؟ - ۴ -

۲ - یا شاید نویسنده رساله متسوب به پولس رسول « کولیان »، ۲: ۸ -

آثاری که در آنها فلسفه یونانی با متون دینی عبری تلفیق شده بود، تا زمان اوریگن (۱۸۵ - ۲۵۴ میلادی) کمابیش غیر مدون و پراکنده بود. اوریگن نیز مانند فیلو در اسکندریه می زیست و این شهر از زمانی که بنیاد تاهنگام سقوط، به سبب تجارت و دانشگاهی که در آن وجود داشت مرکز عمده برخورد و التقاط آراء و عقاید دانشمندان بود. اوریگن نیز مانند معاصر خود فلوطین شاگرد آمونیوس ساکس Ammonius Saccas بود که او را بسیاری گمان باقی مکتب نوافلاطونی می شناسند. نظریات اوریگن که در کتابش به نام «میادی» *De Principiis* شرح شده شباهت و خورشانندی بسیار با نظریات فلوطین دارد، و این شباهت در حقیقت بیش از حدی است که بامسیحیت رسمی سازگار باشد.

اوریگن می گوید که هیچ چیزی جز خدا - آب و این و روح القدس - یکس معجزه از جسم نیست. ستارگان موجوداتی زنده و متعقلند و خداوند ارواحی را که پیش از آنها وجود داشته در آنها دمیده است. به نظر وی خورشید ممکن است مرکب گناه شود. ارواح افراد پسر، همان طور که افلاطون می گفت، هنگام ولادت از جای دیگر می آیند و در بدن حلول می کنند، و پیش از حلول در تن آدمی از آغاز خلقت موجود بوده اند. در نظر اوریگن «ناتوس» *Nous* و روح کمابیش همان تمایزی را دارند که فلوطین برای آنها قائل است. هنگامی که «ناتوس» فاسد شود به روح مبدل می گردد؛ و روح چون فضیلت بگیرد به مقام «ناتوس» می رسد. سرانجام همه ارواح تسلیم مسیح خواهند شد، و در آن هنگام است که همه از جسم مجرد خواهند یافت. حتی شیطان نیز سرانجام رستگار خواهد شد.

اورینگن با آنکه در آغاز به عنوان یکی از آباء دین مسیحی شناخته می‌شد، بعدها به سبب اعتقاد به چهار اصل کفر آمیز زیر محکوم شد:

۱. وجود بیشین ارواح، مطابق تعالیم افلاطون.

۲. اعتقاد به این که طبیعت بشری عیسی - و نه تنها طبیعت الهی او - پیش از حلول در جسم وجود داشته است.

۳. اعتقاد به این که در روز رستاخیز، اجسام ما به اجسام کاملاً اثیری مبدل خواهند شد.

۴. اعتقاد به این که همه افراد بشر، و حتی شیطان، سرانجام زستکار خواهند شد.

بروم قدیس که اورینگن را به مناسبت زحمتی که در تهیه متن صحیح «عهد عتیق» کشیده بود با اقدکی بی‌بروایی ستوده بود، بعدها شرط احتیاط را در این دید که مقدار زیادی از وقت خود را به رد کردن خطاهای اورینگن در حکمت الهی مصروف دارد.

اما لغزشهای اورینگن تنها در حکمت الهی نبود. او در جوانی مرتکب خطای جبران ناپذیری شده بود؛ بدین معنی که این کلام را که می‌گوید «خصی‌ها می‌باشند که به جهت ملکوت خدا خود را خصی نموده‌اند»^۱ به جد گرفته بود؛ حال آنکه این طریق فرار از وسوسه جسم، که اورینگن بی‌بروا به کار بست، از طرف کلیسا محکوم شده بود. از این گذشته این امر صلاحیت وی را برای احراز مقامات روحانی سلب کرده بود. از سوی دیگر گویا گروهی از روحانیان برخلاف این نظر داشته‌اند در نتیجه عمل اورینگن باعث بروز مباحثات

و اختلافات نامطلوبی شده بود.

مفصلترین کتاب اورینگن کتابی است به نام «رد بر سلوس» *Against Celsus*. سلوس مؤلف کتابی است بر ضد مسیحیت که اکنون در دست نیست. اورینگن قلم به دست گرفته تا نکته به نکته به سخنان سلوس پاسخ دهد. سلوس در آغاز سخن ایراد می‌کند که مسیحیان به معجامع غیر قانونی تعلق دارند. اورینگن این را انکار نمی‌کند بلکه غیر قانونی بودن را مانند قتل يك جبار فضیلتی می‌داند. سپس سلوس می‌پردازد به موضوعی که بیشك علت اساسی بی‌لطفی او با مسیحیت است. وی می‌گوید مسیحیت از میان یهودیان برخاسته است که قومی وحشینه، و فقط یونانیان می‌توانند از عقاید اقوام وحشی معنایی استخراج کنند. اورینگن می‌گوید که هر کس از فلسفه یونان به انجیل بپردازد بدین نتیجه خواهد رسید که انجیل حاوی حقیقتند، و آنگاه استدلالی تمهید خواهد کرد که فکر یونانی را قانع کند. اما از این گذشته «انجیل استدلالی خاص خود دارد که از هر گونه استدلال ساخته و پرداخته یونانی آسمانیتر است و این درش آسمانیتر را حواری «تظاهر روح و قدرت» نامیده است. «تظاهر روح» به جهت پیشگوییهایی که به تنهایی برای ایجاد ایمان در خواننده کفایت می‌کند، خصوصاً در مواردی که به مسیح مربوط می‌شود؛ و «تظاهر قدرت» به جهت علامت و معجزاتی که باید به انجام گرفتن آنها اعتقاد داشته باشیم، به دلایل فرادان، و نیز بدین دلیل که آثار آنها هنوز در میان کسانی که زندگی خود را بر حسب مفاهیم انجیل تنظیم می‌کنند محفوظ مانده است.»

این قطعه جالب توجه است؛ از این جهت که برای اعتقاد آوردن به میحیت برهان درگانه (عقلی و نقلی) می آورد که از مشخصات فلسفه مسیحی است از يك طرف عقل محض، اگر درست به کار رود، برای اثبات دین مسیح، خصوصاً خدا و بقای روح و اختیار، کفایت می کند؛ اما از طرف دیگر کتب آسمانی نه تنها این اصول اساسی بلکه بسیاری مطالب دیگر را نیز اثبات می کنند. الهام آسمانی این متون از آنجا معلوم می شود که انبیاء ظهور مسیح را پیشگویی کرده بودند و معجزات و کرامات نشان داده بودند و اعتقاد به تعالیم آنان در زندگی مؤمنین اثرات مفید داشته است. قسمتی از این دلائل اکنون کهنه شده است، اما قسمت اخیر را هنوز ویلیام جیمز به کار می برد. اما تمام این دلائل تا زمان رنسانس مورد قبول همه فلاسفه مسیحی بود.

برخی از استدلالات اورینگن غریب است. می گوید که جادوگران غالباً بی آنکه خود بدانند به «خدای ابراهیم» متوسل می شوند و در نتیجه قادر به اموری می گردند. در جادوگری اسم اهمیت اساسی دارد. اگر خدا را به نامهای یهودی، مصری، بابلی، یونانی، یا برهمنی بنامیم، قضیه بی تفاوت نخواهد بود. اوراد جادوگران وقتی که ترجمه شود اثر خود را از دست می دهد. از اینجاست معلوم می شود که جادوگران آن زمان از همه ادیان معلوم اورادی به کار می برده اند؛ اما اگر اورینگن درست بگوید، لابد آن اورادی که از منابع عبری گرفته می شده بیش از همه مؤثر بوده است. استدلال وی وقتی جالبتر می شود که می گوید موسی جادوگری را ممنوع کرده است.^۱

1. *Ibid.*, Book I, chap. xxvi.

باری، اورینگن می گوید که میبایان نباید در حکومت شرکت کنند بلکه باید فقط در «حکومت آسمانی» یعنی کلیسا، شرکت جویند^۱. البته این نظریس از زمان کنستانتین تاحدی تعدیل شد، ولی مقداری از آن همچنان باقی ماند. اگوستین قدیس در کتاب «شیر خدا» تلویحاً همین نظر را بیان می کند. این نظر باعث شد که اهل کلیسا، از زمان سقوط امپراتوری غربی، خونسردی بی اعتنا به فاجعات دنیوی بنگرند و استعدادهای شگرف خود را در راه انضباط کلیسایی و مباحثات کلامی و توسعه رهبانیت به کار اندازند. هنوز هم آثاری از این نظر وجود دارد، بدین صورت که غالب اشخاص سیاست را امری «دنیوی» می شناسند و بر ازنده مردم مقدس حقیقی نمی دانند.

حکومت کلیسایی در طول سه قرن اول به کنندی، سپس از میخی شدن کنستانتین به سرعت، رشد کرد. اسقفها که از طریق انتخابات عمومی معین می شدند رفته رفته تسلط زیادی بر میبایان حوزه خود به دست آوردند؛ ولی پیش از کنستانتین نمی توان گفت با حکومت مرکزی وجود داشت که بر تمام کلیسا حاکم باشد. در شهرهای بزرگ قدرت اسقفها به سبب خیرات و میراثی که از جانب مردم می رسید تقویت می شد. نذر و نیازهای مؤمنین به دست اسقفها مصرف می شد. اسقفهای توانمند به مستمندان کمک مالی برسانند یا این که مستمیری آنان را قطع کنند.

در نتیجه تودمهای از مردم گدا و گرسنه فراهم آمدند که حاضر بودند اراده اسقف را اجرا کنند. هنگامی که دولت میخی شد به اسقفها مشاغل دیوانی و قضایی محول شد. پک حکومت مرکزی نیز،

1. *Ibid.*, Book VIII, chap. lxxv.

حداقل در مسائل نظری، دیدگاه آمد. کنستانتین از تزار کاتولیکها و آریوسیان به تنگ آمد بود. و چون سر نوشت خویش را با مسیحیان وابسته بود می خواست که مسیحیان گروه متحدی باشند. پس به فرمان او برای حل این اختلافات «شورای نیقیه» از همه فرق و ملل مسیحی تشکیل شد و «اصول دین نیقیه»^۱ را طرح کرد و در مورد بدعت آریوس ملاک صحت عقیده را برای همیشه معین ساخت. اختلافات دیگر نیز که بعدها پیش می آمد بر همین منوال به وسیله شورای مسیحیان جهان حل و فصل می شد؛ تا اینکه امپراتوری به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم شد، و سرپیچی قسمت شرقی از پذیرفتن صلاحیت پاپ تشکیل این شورا را غیر ممکن ساخت.

شخص پاپ، گرچه مهمترین فرد کلیسا بود، بر کلیسا من حیث المجموع تسلطی نداشت؛ این تسلط را در دوره بسیار دیر تری به دست آورد. رشد تدریجی قدرت پاپ موضوع بسیار دلگشای است و من در فصل آینده از آن بحث خواهم کرد.

اما رشد سیحیت پیش از کنستانتین، و نیز علل مسیحی شدن کنستانتین موضوعی است که نویسندگان گوناگون آن را به صورت های گوناگون توجیه کرده اند. کیون Gibbon^۲ برای آن پنج علت ذکر می کند.

۱. شور و حرارت افسانه ناپذیر، یا، اگر بتوان گفت، شور و حقوق
- نصب آریوس مسیحیان که البته از دین یهودی آمده بود ولی تنگ نظرها
- و جنبه های غیر اجتماعی آن، که به جای دعوت مردم به دین یهودی
- غیر یهودیان را از قبول شریعت موسوی می رمانید، تصفیه شده بود.
۲. تئوری زهد کی دو باره در آینده یعنی پس از مرگ، که با همه

۱. نهایتاً به صورت امروزی که در ۳۶۳ تصحیح شد.

۲. *The Decline and Fall of the Roman Empire*, chap. XV.

گونه اضافات و اصلاحاتی که به این حقیقت مهم وزن و اعتبار می بخشید تکمیل شده بود .

* سوم : معجزات و کراماتی که به کلیای مدوی نسبت می دادند .

* چهارم : اخلاق پاک و جدی مسیحیان .

* پنجم : اتحاد و انضباط جمهوری مسیحی که به تدریج در قلب امپراتوری روم دولتی مستقل دنوسه یافته و پدید آورد .

به خود کلی، این تحلیل را می توان پذیرفت ، ولی باید توضیحی بدان افزود . علت اول ، یعنی انعطاف ناپذیری و تعصب که از یهودیان گرفته شده بود ، ممکن است تماماً پذیرفته شود . مادر عصر خود نیز شاهد نتایج تمب و تلیقات بوده ایم . غالب مسیحیان معتقد بودند که خود به بهشت خواهند رفت و کفار در دنیای دیگر به وحشتناکترین عذابها دچار خواهند شد . سایر ادیانی که در قرن سوم با مسیحیت کوس رقابت می زدند این خصیصه تهدید کننده را نداشتند . مثلاً پرستندگان « مادر بزرگ » (Great Mother) هنگامی که به اجرای مراسم تعمید یا خون گاو (Taurobolium) که نظیر غسل تعمید مسیحیان بود می پرداختند نمی گفتند که هر کس این مراسم را به جا نیاورد به دوزخ خواهد رفت . تا گفته نمائند که این مراسم تعمید یا خون گران تمام می شد ، زیرا می بایست گاوی را بکشند و بگذارند که خوش بر شخصی که تازه ایمان آورده بود بریزد . چنین رسمی اشرافی است و نمی تواند اساس دینی واقع شود که باید قاطبه مردم را ، از وضع و شریف و یرده و آزاد ، دربر گیرد . از این جهات مسیحیت بر رقیبان خود برتری داشت .

و اما زندگی دوباره در آینده : در مغرب زمین ، این عقیده نخستین

بار به وسیله اورتوسیلان بیان شده و سپس فلسفه یونانی آن را دنبال کرده

بود. برخی از انبیای بنی اسرائیل رستاخیز جسمانی را به پیروان موعظه می کردند، ولی به نظر می رسد که رستاخیز روحانی را قوم بنی اسرائیل از یونانیان آموخته باشند.^۱ نظریه بقای روح در کیش اورقنوسی شکل عامیانه و در مذهب افلاطونی شکل عالمانه به خود گرفته بود. شکل اخیر چون متکی به استدلالات دشوار بود، نتوانست در میان توده مردم گسترش یابد؛ حال آنکه شکل اورقنوسی بقای روح در افکار عمومی عصر قدیم تأثیر عظیم داشت، نه تنها در میان کفار پیش از مسیحیت بلکه نیز در میان یهودیان و مسیحیان. عناصر مذاهب اسرار، چه اورقنوسی و چه آسیایی، تا حد زیادی در الهیات مسیحی دخالت یافته است. افسانه اصلی همه این مذاهب افسانه خدای میرندهای است که باز زنده می شود.^۲ بنابراین من گمان می کنم که نظریه بقای روح کمتر از آنچه گیبون پنداشته در توسعه مسیحیت دخالت داشته است.

معجزات و کرامات البته در تبلیغ جای مهمی داشته است؛ منتها در دورهای اخیر عصر قدیم معجزه خیلی عمومیت داشت و حق انحصاری هیچ مذهب خاصی نبود. درک این نکته که چرا در این بازار رقابت کالای مسیحیت بیش از هرقه های دیگر خریدار داشته روی هم رفته چندان آسان نیست. به نظر من گیبون يك موضوع بسیار مهم را به حساب نیاورده، و آن «کتاب مقدس» است. معجزاتی که مسیحیان به عنوان شاهد حقانیت خود ذکر می کردند در زمانهای بسیار دور آغاز شده بود، آن هم در میان قومی که در نظر مردم عصر قدیم اسرار آمیز جلوه می کرد.

1. Oesterley and Robinson, *Hebrew Religion*.

2. Angus. *The Mystery Religions and Christianity*.

تاریخ منظم و مرتبی وجود داشت که سرگذشت جهان را از آغاز خلقت بیان می کرد و مطابق این تاریخ خدا همیشه، ابتدا برای یهودیان و بعد برای مسیحیان، معجزات و کرامات نشان داده بود. برای محقق تاریخ در عصر جدید روشن است که قسمت عمده تاریخ قدیم بنی اسرائیل افسانه است؛ ولی برای مردم قدیم چنین نبود. آنان به روایتی که هومر از محاصره تروا نقل می کرد اعتقاد داشتند؛ افسانه رومولوس و رموس و غیره را باور می کردند. اورنگن می پرسد که چرا باید این روایات را بپذیریم و اخبار یهودیان را رد کنیم. در برابر این استدلال هیچ دلیل منطقی وجود نداشت. بنابراین پذیرفتن معجزات «عهد عتیق» امری طبیعی بود؛ و با پذیرفتن اینها، معجزات زمانهای بعد از آن نیز پذیرفتنی می شد، خصوصاً از لحاظ تعبیری که مسیحیت از پیامبران می کرد.

اخلاق مسیحیان پیش از کنستانتین بیشک از اخلاق غیر مسیحیان متوسط بسی بهتر بود. مسیحیان گاه از جانب دولت عذاب می دیدند و در رقابت با کفار همیشه وضعی نامساعد داشتند. مسیحیان ایمان قطعی داشتند که تقوا پاداش خود را در بهشت دریافت خواهد کرد و گناه در دوزخ به سزای خود خواهد رسید. کف نفس آنان در روابط جنسی در عصر قدیم کمتر نظیر داشت. پلینی Pliny که وظیفه رسمیش تعقیب مسیحیان بود نیکویی اخلاق آنان را تصدیق می کند. پس از مسیحی شدن کنستانتین البته در میان مسیحیان اشخاص این الوقت نیز پیدا شدند؛ ولی روحانیان برجسته مسیحی، گذشته از چند مورد استثنائی، همه دارای اصول اخلاقی انعطافی ناپذیر بودند. به نظر من کیون حق دارد که برای اخلاق عالی مسیحیان به عنوان یکی از ضلل توسعه مسیحیت

اهمیت فراوان قائل شود.

گیبون «اتحاد و انضباط جمهوری مسیحی» را به عنوان آخرین علت ذکر می کند. من فکر می کنم که از لحاظ سیاسی از میان پنج علتی که می آورد، این يك از همه مهمتر است. در دنیای امروز ما به سازمان سیاسی خود گرفته ایم؛ هر سیاستداری ناچار است آرای کاتولیکها را به حساب آورد؛ ولی این آراء به وسیله آرای دیگر تعدیل می شود. يك نامزد کاتولیک در انتخابات ریاست جمهوری امریکا به علت مخالفت پروتستانها در وضع نامساعدی قرار می گیرد، اما اگر مخالفت پروتستانها نمی بود، نامزد کاتولیک از سایر نامزدها شانس بیشتری می داشت. به نظر می رسد که محاسبه کنشاتین نیز از همین قرار بوده است. وی با گرفتن جانب مسیحیان یثیانی آن جماعت را به عنوان يك جبهه واحد متشکل به دست می آورد. جبهه های مخالفی که در برابر مسیحیان وجود داشت همه غیر متشکل و از لحاظ سیاسی بی اثر بودند. شاید روستولف Rostov tseff حق داشته باشد که می گوید قسمت بزرگی از سپاهیان مسیحی بودند و این عاملی بود که بیش از همه در کنشاتین مؤثر افتاد. به هر صورت، مسیحیان هنگامی که هنوز در اقلیت بودند نوعی سازمان داشتند که گرچه امروز عادی است آن روز تازگی داشت؛ و این سازمان به آنها قدرت سیاسی گروهی فشرده را می بخشید که هیچ گروه فشرده ای در برابرش وجود نداشته باشد. این امر نتیجه طبیعی شور و حرارتی بود که مسیحیان در واقع منحصرأ از آن بهره مند بودند؛ و این شور و حرارت نیز میراثی بود که از یهودینان به آنان رسیده بود.

بدبختانه همینکه مسیحیان قدرت سیاسی به دست آوردند، این

شور و حرارت را بر ضد یکدیگر به کار انداختند. بیش از کنتاتین نیز کافر و ملحد وجود داشت و عده‌شان نیز کم نبود؛ ولی مؤمنین وسیله مجازات آنان را در اختیار نداشتند. هنگامی که دولت مسیحی شد، مواهب بزرگی به صورت قدرت و ثروت در دست روحانیان قرار گرفت؛ در انتخابات کلیسا اختلاف بروز کرد؛ و منازعه در مباحث کلامی به صورت منازعه بر سر امتیازات دنیوی نیز در آمد. خود کنتاتین در اختلافات علمای دینی تا حدی بیطرفی را حفظ می‌کرد اما پس از مرگ او حاشیاش (جز ژولیان مرشد) تا هنگام به تخت نشستن ثئودوسیوس Theodosius در ۳۷۹ کم و بیش جانب آریوسیان را می‌گرفتند.

قهرمان این دوره همانا آتاناسیوس (حدود ۲۹۷ - ۳۷۴) است که در سراسر زندگی طولانی بی‌باکترین پشتیبان «اصول یقین» بود. در دوره بین حکومت کنتاتین تا شورای کالسدون (۴۵۱)، از لحاظ اهمیت سیاسی که الهیات در این زمان پیدا کرد، رنگه خاصی دارد. دو مسئله به تواتر آرام جهان مسیحی را بر هم می‌زد: یکی حقیقت «ثلیث»، دیگری عقیده «حلول». در زمان آتاناسیوس فقط مسئله اول مطرح بود. آریوس، از کشیشان دانشمند اسکندریه، بر این عقیده بود که «ابن» مساوی و معادل «اب» نیست بلکه مخلوق او است. این رأی اگر در دوره پیشتری عنوان می‌شد ممکن بود باعث اختلاف مهمی نشود؛ ولی در قرن چهارم غالب علمای کلام آن را مردود دانستند. نظریه‌ای که سرانجام به کرسی نشست این بود که «اب» و «ابن» مساوی و معادل و از یک جوهرند و معنی از یکدیگر متمایزند. این رأی که آن دو وجود متمایز نیستند بل جلوه‌های مختلف یک وجودند، بدعت شناخته شد و آن را به نام آورنده‌اش سابلیوس Sabellius «بدعت سابلی» نامیدند. بدین ترتیب

اعتقاد صحیح می‌بایست روی خط باریکی قدم بردارد: کسانی که تمایز «اب» و «این» را به طور غیر لازمی تأکید می‌کردند در معرض خطر الحاد آریوسی قرار می‌گرفتند، و آنان که بر وحدت آن دو بی‌جهت تکیه می‌کردند قسم در خطه بدعت سابقی می‌گذاشتند.

در شورای نیقیه نظریات آریوس به اکثریت هنگفت محکوم شد. اما اشکال دیگر آن را علمای مختلف پیش کشیدند و مورد توجه و حمایت امپراتوران قرار گرفت. آتاناسیوس که از سال ۳۲۸ تا هنگام مرگ اسقف اسکندریه بود، به علت علاقه و تعصب شدیدی که نسبت به اصول نیقیه داشت مدام در تبعید به سر می‌برد. وی در مصر محبوبیت عظیمی داشت که در مدت جدال و اختلاف نیز همچنان بی‌زلزل در پشت سرش باقی بود. جالب این است که در جریان این اختلافات وجدالهای کلامی احساسات ملی (یا حداقل محلی)، که پس از پیروزی رومیان ظاهرأ از میان بر خاسته بود، بار دیگر جان گرفت. قسطنطنیه و آسیا متمایل به مذهب آریوسی شد و مصر با تعصب شدید به آتاناسیوس گرایید و غرب با هر دو دست فتوای شورای نیقیه را چسبید. پس از ختم اختلاف آریوسی اختلافات تازه‌ای که بیش از همان قبیل بروز کرد و در نتیجه مصر در جهت سوریه در جهتی دیگر طریق الحاد در پیش گرفتند. این طرق الحاد که پیوند گانش مورد عذاب و ایذای مؤمنین قرار می‌گرفتند وحدت امپراتوری شرقی را دشوار و پیروزی اسلام را آسان کرد. جنبشهای انشعابی فی نفسه عجیب و غیر منتظر نیستند؛ چیزی که عجیب است ارتباطی است که این جنبشها با مسائل بسیار بفرج کلامی داشته‌اند.

امپراتوران روم از ۳۳۵ تا ۳۷۸، تا آنجا که جرأت داشتند که

بیش طرفدار عقاید آریوسی بودند ، مگر ژولیان مرتد (۳۶۱-۶۴) که به عنوان کافر در مناقشات داخلی مسیحیان بیطرف بود. سرانجام در ۳۷۹ امپراتور ثئودوسیوس یکسر ، جانب کاتولیکها را گرفت و بدین ترتیب پیروزی آنان در سراسر امپراتوری کامل شد.

امبروز قدیس SL Ambrose و یروم قدیس و اگوستین قدیس ، که در فصل آینده از آنها بحث خواهیم کرد ، قسمت اعظم زندگی خود را در این دوره پیروزی مذهب کاتولیک به سر بردند. اما در غرب به دنبال این پیروزی بار دیگر تسلط آریوسیان پیش آمد - یعنی تسلط گوتها و واندالها ، که قسمت اعظم اروپای غربی را تسخیر و میان خود تقسیم کردند. استیلای این اقوام در حدود يك قرن به طول انجامید ، و در پایان این قرن به دست ژوستینین و لمباردها و فرانکها از میان رفت ؛ و از این میان ژوستینین و فرانکها و مآلاً لمباردها نیز مؤمن به مذهب کاتولیک بودند . بدین ترتیب مذهب کاتولیک به توفیق قطعی نایل آمد .

فصل سوم

سه مجتهد کلیسا

چهارتن را «مجتهد» (دکتر) کلیسای غرب می‌نامند : امبروز قدیس ، پروم قدیس ، اکوستین قدیس ، و پاپ گرگوری کبیر از این چهارتن ، سه تن با یکدیگر همزمان بودند و چهارمین تن متأخر بر آنهاست. من در این فصل شرحی از زندگی و زمان سه تن اول بیان خواهم کرد و شرح نظریات اکوستین قدیس را ، که برای ما مهمترین این سه تن است، برای یکی از فصول آینده نگه خواهم داشت.

امبروز و پروم و اکوستین هر سه در فاصله کوتاه میان پیروزی

کلیسای کاتولیک در امپراتوری روم و هجوم قبایل وحشی به بار آمدند. هر سه تن ایام جوانی خود را در دوره حکومت ژولیان مرتد گذرانده‌اند. بیروم تا ده سال پس از مسخر شدن روم به دست گوتها، تحت فرمان آلاریک Alaric زندگی می‌کرد. اگوستین تا هنگام یورش واندالها به افریقا زنده بود و در موقع محاصره هیپو Hippo، که وی اسقف آنجا بود، در گذشت. در عصر بعد از این سه تن، حکام ایتالیا و اسپانیا و افریقا نه تنها وحشی بلکه آریوسی بودند. تمدن تا فرها دچار انحطاط شد و هزار سال گذشت تا عالم مسیحیت باز مردانی که در علم و فرهنگه هم‌سنگه آنان باشند پدید آورد. در سراسر عصر ظلمت و قرون وسطی، صلاحیت و مقام این سه تن مورد احترام بود. قالبی که کلیسا در آن شکل گرفت بیش از هر کس دیگر ساخته این سه مرد است. به طور کلی، امبروز مفهوم رابطه کلیسا و دولت را از نظر جامعه دینی همین ساخت؛ پرورم ثورات و انجیل‌لانی را برای کلیسای غربی فراهم آورد، و نیز محرك عمده اقبال مردم بمسوی رهبانیت بود؛ و اگوستین حکمت الهی کلیسا را تا زمان اصلاح دین (رفورم) استوار نگاهداشت و بعدها عقاید او منشای عمده نظریات لوتر و کالوین واقع شد. در سراسر تاریخ کمتر کسی از حیث نفوذ از این سه تن فراتر رفته است. استقلال کلیسا در ارتباط با دولت، به نحوی که امبروز قدیس با توفیق تمام بیان می‌دارد، نظریه‌ای تازه و انقلابی بود که تا زمان اصلاح دین اعتبار خود را نگه‌داشت. هنگامی که هابز Hobbes در قرن هفدهم دسته مبارزه زده استدلالات او بیشتر ضد امبروز قدیس بود. در مناقشات کلامی قرن شانزدهم هم آرای اگوستین قدیس موضوع اختلاف بود و پروتستانها و یانسنیها Jansenists به حمایت او و کاتولیکهای رسمی به ضد او جسدال

می کردند .

در پایان قرن چهارم پایتخت امپراتوری غربی شهر میلان و امپروز اسقف آن بود . وظایف اسقفی غالباً او را با امپراتوران در تماس قرار می داد و او در مقام خطاب بدانها معمولاً مانند هر تبه و گاهی هم چون مافوق بر آنها رفتار می کرد . روابط کلیسا با دربار امپراتوری تضادی را نشان می دهد که از مشخصات آن عصر است : یعنی در حالی که دولت ضعیف و بی کفایت و در دست مردمان خودبین و هرزه بود و جز از حیلها و خدعه های آتی سیاسی نمی شناخت ، کلیسا قوی و قادر بود و به دست مردانی هدایت می شد که حاضر بودند همه چیز خود را فدای منافع آن کنند ، و سیاسی چنان دور اندیشانه داشت که پیروزی هزار سال آینده را تأمین کرد . راست است که این محاسن و مزایا نتیجه تعصب و خرافات بود ، ولیکن بدون این محاسن در آن زمان هیچ جنبش اصلاحی نمی توانست توفیق یابد .

امپروز همه گونه فرصت و امکان داشت تا در خدمت دولت به مقامات عالی برسد . پدرش ، که او نیز امپروز نام داشت ، فرهاده گولها بود . خود او احتمالاً در شهر ترو *Troves* به دنیا آمد که شهری بود مرزی و در آنجا فوای رومی مستقر شده بودند تا از تجاوز ژرمنها جلوگیری کنند . امپروز را در سیزده سالگی به رم بردند و در آنجا تسلیم و تربیت کامل دید ، از جمله پایه زبان یونانی محکم ریخته شد . هنگامی که به سن رشد رسید به وکالت دعاوی پرداخت و در این کار توفیق فراوان یافت . در سی سالگی به فرمانداری لیگوریا *Liguria* و ایلیا *Aemilia* منصوب شد ، اما چهار سال بعد از مقامات دولتی روی برداشته و از طریق انتخابات عمومی به عنوان اسقف میلان برگزیده

شد. رقیبوی در این انتخابات يك نامزد آریوسی بود. امپروز تمامی اموال دنیوی خودش را به فقیران و مستمندان بخشید و باقی عمر خود را وقف خدمت به کلیسا کرد و در این راه گاه با مخاطرات بزرگ روبرو هم شد. البته وی به اتکیزه عوامل دنیوی این راه را انتخاب نکرد، اما اگر چنین کرده بود نیز می‌بایست راهش را خردمندانه دانست؛ زیرا که اگر در خدمت دولت به مقام امپراتوری هم می‌رسید، در آن زمان برای جولان دادن توسن کفایت و تدبیر خوش-بدان سان که در اجرای وظایف اسقفی برایش میسر بود - میدان کافی نمی‌یافت. در ده سال اول دوره اسقفی امپروز، امپراتور غرب گراتیان Gratian بود که مردی بود کاتولیک مذهب، باهوا، سهل انگار. او به شکار چنان دل بسته و سرگرم بود که دولت را فراموش می‌کرد، و سرانجام نیز به قتل رسید. در قسمت اعظم امپراتوری غربی غاصبی به نام ماکسیموس Maximus جانشین وی شد، ولی در ایتالیا تاج و تخت به برادرش والنتینین Valentinian رسید که پسر بچه‌ای بیش نبود. در آغاز کار تمام اختیار او در دست مادرش ژوستینا زن امپراتور والنتینین اول بود، اما چون ژوستینا مذهب آریوسی داشت، اختلاف میان او و امپروز ناگزیر بود.

هر سه تن قدیسی که در این فصل از آنها بحث می‌کنیم نامه‌های بیشماری نوشته‌اند که بسیار از آنها محفوظ مانده است. این است که اطلاعات مادر باره آنان بیش از همه فلاسفه کافر است، و نیز جز از چند تن معدود، از آنها بیش از همه روحانیان قرون وسطی خبر داریم. اگوستین قدیس به همه اصناف مردم نامه نوشته است و نامه‌هایش غالباً در خصوص مسائل نظری و انضباط کلیسایی است. نامه‌های پروم

قدیس غالباً خطاب به درویشزگان است و به آنها اندرز می‌دهد که چگونه بکارت خود را معضوظ بدارند؛ اما جالبترین و مهمترین نامه‌های امبروز قدیس خطاب به امپراتوران است و به آنها گوشزد می‌کند که در چه مواردی و جهانی در اجرای وظایف خویش کوتاهی کرده‌اند؛ یا اینکه در برخی موارد بدانها تهنیت می‌گوید که در انجام دادن وظایفشان توفیق یافته‌اند.

تخصیص مسئله عمومی که امبروز می‌بایست به حل آن اقدام کند، مسئله قربانگاه و مجسمه پیروزی در رم بود. مذهب کفر در خاندانهای سناتورهای رم بیش از جاهای دیگر برجای مانده بود و دین رسمی در دست اشراف روحانی بود و با غرور امپراتوری جهانگشایان بستگی یافته بود. کنستانتینوس، پسر کنستانتین، مجسمه پیروزی را از مجلس سنا برداشته بود؛ اما ژولیان مرتد آن را باز بر سر جایش کار گذاشته بود. امپراتور گراتیان آن را باز از آنجا برداشت، و سپس يك هیئت نمایندگی به ریاست سیما کوس، فرماندار شهر، از امپراتور تقاضا کرد که آن مجسمه را بار دیگر بر سر جایش نصب کند.

سیما کوس، که در زندگی اگوستین نیز نقشی بازی کرده‌است، یکی از افراد برجسته يك خاندان برجسته بود. خاندانی ثروتمند، اشرافی، درس خوانده، کافر. وی در سال ۳۸۲ به علت اعتراضی که به برداشتن مجسمه کرده بود به فرمان گراتیان از رم تبعید شد، ولی این تبعید دیری نپایید؛ زیرا چنانکه دیدیم وی در سال ۳۸۴ فرماندار رم بود. این شخص جد آن سیما کوسی است که پدر زن بوئتیوس Boethius بود و در دوره امپراتوری ثئودوریک شهرت داشت.

سناتورهای مسیحی اعتراض کردند و به کمک امبروز و یاپ

(داماسوس Damascus) کار خود را نزد امپراتور ازیس بردند، پس از مرگ گراتیان، سیما کوس و سناتورهای کافر از امپراتور جدید، والتین دوم، در ۳۸۴ میلادی تقاضای کار گذاشتن محسمه را کردند. امپروز در رد این تقاضا نامه‌ای به امپراتور نوشت و در آن به میان این نظر پرداخت که همچنانکه توده مردم در برابر پادشاه خود تعهد خدمت سپاهی به گردن دارند، امپراتور نیز در مقابل خدای متعال و طایفه خدمت برعهده دارد. می گوید «مگذارید کسی از جوانی شما استفاده کند اگر آن کسی که چنین تقاضایی از شما دارد کافر باشد، حق نیست که روح شما اسیر ریسمان خرافات او گردد، بل شوق و حرارت او باید برای شما درسی باشد تا چگونه باید در حمایت و دفاع حقیقت مصر و پر حرارت بود؛ زیرا که وی با شور حقیقت از امور بیپوده دفاع می کند.» امپروز می گوید که برای فرد میخی اجبار به سوگند خوردن در قربانگاه بت عذابی الیم است. «اگر این امر، امری دینی می بود در آن صورت حق جواب برای گروه مخالف محفوظ می ماند؛ حال آنکه این امری دینی است و من که اسقف شهرم در این مورد ادعایی دارم.. مسلماً اگر فرمان دیگری صادر شود، ما استقفا دیگر نخواهیم توانست با سوختن بازریم و دم بریاوریم. شما حقیقتاً ممکن است روزی به کلیسا بیاید، اما یا کشیشی در آنجا نخواهید یافت، و یا کشیشی را خواهید یافت که شما را به درون راه نخواهد داد.»^۲

نامه دیگر تذکر می دهد که موقوفات کلیسا به مصرف اموری نمی رسد که ثروت پرستشگاههای کفار هرگز بدان مصارف نرسیداست:

1- Epistle xvii

۲. به نظر می آید که این نظر جهان بینی ثودالیم را پیش چشم می کند.

« متعلقات کلیسا برای نگاهداری از فقرا و مساکین است. از آنان بخواهید تا بر شمارند که چند بنده را باز خریدمانند و چند مسکین مستمند را اطعام کرده‌اند و برای چند تبعیدی ما به‌تاج زندگی فراهم ساخته‌اند » این سخن استدلال بود، و استدلالی بود که عمل مسیحیت آن را کاملاً توجیه می‌کرد.

امبروز قدیس مقصود خود را به دست آورد، اما بعد، امپراتور غالب اوزیوس Eugenius که طرفدار کفار بود باز دیگر قریانگاه و مجسمه را برپا داشت، و فقط پس از شکست اوزیوس به دست ثئودوسیوس در ۳۹۴ بود که سرانجام این مسئله به‌طور قطعی به نفع مسیحیان حل شد.

اسقف امبروز در آغاز کار با دربار امپراتوری روابط بیاراد و ستانه داشت و یک‌بار به وی مأموریت سیاسی محول شد تا به ترد ما کیموس قاصب که بی‌حمله‌اش به ایتالیا می‌رفت، برود و با وی مذاکره کند. اما دبری نگذشت که اختلاف شدیدی در میانه ظاهر شد. امپراتور ژوستینا که آریوسی مذهب بود درخواست کرد که در شهر میلان کلیسایی به آریوسیان واگذارده شود، ولی امبروز درخواست او را قیدبرفت. مردم جانب امروزی را گرفتند و انبوه خلق در کلیسا گرد آمدند. سریلزان کوت که خود آریوسی بودند برای تصرف کلیسا فرستاده شدند، ولی این سریلزان با مردم از در دوستی درآمدند. امبروز در نامه پرشوری به خواهرش می‌نویسد: « کنتها و نمایندگان عوام آمدند و از من خواستند تا کلیسا را فوراً تسلیم کنم و گفتند که امپراتور حق خود را اعمال می‌کند، زیرا که همه چیز در بند قدرت

اوست . من در جواب گفتم که اگر وی آنچه را تعلق بمن دارد از من بخواهد ، یعنی زمین و پول و هر چیزی از این قبیل که از آن من باشد ، از تسلیم آن ابا ندارم ، گو اینکه همه ما ملک من تعلق به منرا دارد ؛ اما چیزهایی که تعلق به خدا دارند درید قدرت امیرانور نیستند . اگر ملک موروثی مرا می خواهید ، بسم الله بفرمایید ؛ اگر شخص مرا می خواهید تا فی الحال روانه شوم . آیا می خواهید مرا بهزنجیر بکشید یا به قتل برسانید ؟ در هر حال با کمال میل حاضریم . من با اتبوه خلایق از خود دفاع نخواهم کرد ، و برای نجات جان خود به محرابها پناه نخواهم برد ، بلکه ترجیح می دهم که خولم در راه این محرابها ریخته شود . هنگامی که شنیدم مردان مسلح برای صرف کلیسا اعزام شده اند ، حقیقتاً دچار وحشت و اضطراب شدم که مبادا در نتیجه دفاع مردم از کلیسا کشتاری واقع شود که آسیب آن به تمام شهر برسد . دعا کردم که من زنده تمام تا ویرانی تمام ایتالیا را به چشم بینم .

این ترس اغراق آمیز نبود ؛ زیرا ممکن بود که سربازان گوت ناکهان دست به کارهای وحشیانه بزنند ، چنانکه بیست و پنج سال بعد از این در غارت رم دست زدند .

نیروی امبروز فاشی از یشیانی مردم بود . وی را متهم می کردند که مردم را تحریک می کند ، ولی او در پاسخ می گوید : « تحریک نکردن آنان در حدود قدرت من بود ، لیکن آرام نگذاشتن آنان در دست خدا است . » امبروز می گوید که هیچ يك از آریوسیان جرئت نکرد قدم پیش بگذارد ، زیرا که در میان مردم شهر حتی يك تن آریوسی نبود . به وی رسماً امر شد که کلیسا را تسلیم کند و به سربازان دستور داده شد که در صورت لزوم قوه شهریه به کار برند . ولی سرانجام

تازان از به کار بردن قوه قهریه خودداری کردند و امپراتور تاجدار
عقب نشینی شد. در این مبارزه بیروزی بزرگی برای استقلال جامعه
و معانی به دست آمد. امپروز نشان داد که اموری هست که در آنها
توانت باید تسلیم کلیسا شود، و بدین ترتیب اصلی را برقرار کرد که
به امروز اهمیت خود را حفظ کرده است.

اختلاف بعدی وی با امپراتور تئودوسیوس بود. کنیسمای از آن
یهودیان آتش گرفته بود و کت ناحیه شرفی گزارش داده بود که این
تاز به تعریک اسقف محل صورت گرفته است. امپراتور دستور داد
که مسیحین حقیقی آتش سوزی مجازات شوند، ولیز اسقف مختصر کنیسه
را از نو بسازد. امپروز قدیس تصمیم آن اسقف را نه انکار می کند و نه
تائید، لکن از اینکه امپراتور ظاهراً به ضد مسیحیان جانب یهودیان
را می گیرد در خشم می شود. فرض کنیم که اسقف از فرمان امپراتور
سریچی کند؛ در این صورت اگر در سریچی خود اصرار ورزد تهدید
خواهد شد و اگر تسلیم شود مرتد خواهد شد. اگر کت تصمیم
بگیرد که شخصاً کنیسه را به خرج مسیحیان از نو بسازد چه خواهد
شد؟ در این صورت امپراتور دارای يك والی مرتد خواهد بود و اموال
مسیحیان در تصرف یهودینی به مصرف خواهد رسید. « آیا در این صورت
باید از ویرانه های کلیسا مکانی برای یهودیان ساخته شود؟
و آیا باید میراثی که به برکت نام مسیح به مسیحیان رسیده است به
کنجینه های یهودیان منتقل گردد؟ » امپروز در این نامه مطلب را
چنین ادامه می دهد: « امپراتور، شاید به خاطر انضباط ملك بدین
کار برانگیخته شدی. در این صورت آیا نشان دادن انضباط مهمتر است
یا سیانت دین؟ واجب این است که فضیلت به فتح دین صورت گیرد.

امپراتور را ، مگر نشیمنهای که چون زولیان فرمان تجدید بنای معبد اورشلیم را صادر کرد ، کسائی که به صاف کردن سنگ و خاک آن پرداختند طعمه حریق شدند ؟

یستاد که به عقیده امبروز قدیس ویران ساختن کبیه به هیچ روی نباید مجازات و مکافاتی در پی داشته باشد. این نمونه‌ای است از این که چگونه کلیسا به محض آنکه قدرت به دست آورد به تحریک احساسات ضد یهودی پرداخت .

اختلاف بعدی میان امپراتور و امبروز برای شنس اخیر متضمن کسب آبرو و حرمت بیشتر بود . در سال ۳۹۰ میلادی ، هنگامی که ثودوسیوس در میلان بود ، گروهی از عوام الناس در تالونیکا *Thessalonica* فرمانده یارگان را کشتند . ثودوسیوس با دریافت این خبر از شفت خشم بیتاب شد و فرمان انتقام دهشتناکتری صادر کرد . هنگامی که مردم در سیرک فراهم نشسته بودند ، سربازان بر سرشان ریختند و دست به کشتار گشودند ، و در این کشتار بی حساب حداقل هفت هزار تن تلف شدند . در این هنگام امبروز که از پیش برای جلوگیری از این کار کوشیده ولی نتیجه نگرفته بود به امپراتور نامه‌ای نوشت متحون از شهامت و شجاعت پر شکوه . این نامه صرفاً در باره اصول اخلاقی بحث می کند و در این يك مورد دیگری ای مسائل کلامی و قدرت کلیسا به میان نمی آید :

« در شهر تالونیکا کاری صورت گرفته است که موقوف به هیچ سابقه‌ای نیست ، و من توانستم از وقوع آن جلوگیری کنم ؛ و در حقیقت همان هنگامی که برای جلوگیری از آن به کرات تهاضا کردم ، تذکر دادم که این عمل ، عمل فجیعی خواهد بود . »

داورد به کرات مرتکب گناه می شد و سپس گناه خود را با ندامت اعتراف می کرد^۱. آیا ثودوسیوس نیز چنین خواهد کرد؟ امیروز می گوید که: «اگر شما بخواهید حضور داشته باشید، من جرئت همین کفار و ضوالم داشتم. آیا آنچه پس از ریخته شدن خون یکتان بیگناه مجاز نیست، پس از ریخته شدن خون گروهی کثیر از بیگناهان مجاز خواهد شد؟ به نظر من چنین نیست.»

امیراتور از کرده خود پشیمان شد، و در حالی که حبه ارغوانی علامت امیراتوری را از تن به در آورده بود، در کاتدرال میلان در ملای عام آیین استغفار را به جا آورد و از آن هنگام تا در گذشتش در سال ۳۹۵ با امیروز اختلافی پیدا نکرد.

امیروز در حالی که سیاستمداری برجسته بود، از جهات دیگر نمونه عصر خود بود. اولین مانند سایر نویسندگان روحانی رساله‌ای در تصحیح بکارت و رساله دیگری در تحذیر از ازدواج با زنان بیوه نوشته است. هنگامی که جایی را برای کاتدرال تازه خود انتخاب کرده بود فوراً دو اسکلت انسانی در آنجا کشف شد (و گفتند که امیروز در خواب خبر یافته است) و بعد معلوم شد که این اسکلتها اعجاز هم می کنند و امیروز اعلام کرد که این استخوانها متعلق به مدو تن از شهیدان مسیحیت هستند. در نامه‌های او معجزات دیگری هم نقل شده است و او با تمام آن خوشباموری که وجه مشخص عصر او است از آن معجزات سخن می گوید. امیروز به عنوان محقق از پرده و به عنوان حکیم از اگوستین

۱. این اشاره به «کتاب سوئیل بی» یک سطره اشتدادات مشکی به کتب مقدس را برسد یادشاهان آغاز می کند که در سراسر قرون وسطی ادامه یافت و حتی در چند سال میان پیوریالیهای انگلستان با سلسله استوارت نیز مطرح بود. مثلاً در آثار ویلیام نیز به آن اشاره می شود.

مرتبه اش پایینتر است؛ ولی به عنوان سیاستمداری که با مهارت و شجاعت نیروهای کلیسا را متحد ساخت مرتبه شخصیت طراز اول را احراز می‌کند.

بروم به عنوان مترجم «متن رایج» لاتینی کتاب مقدس، (Vulgate) یعنی کتابی که تا به امروز به عنوان ترجمه رسمی کلیسای کاتولیک از کتاب مقدس شناخته می‌شود، قابل تذکر است. تا زمان وی کلیسای غربی برای اطلاع از «عهد عتیق» به «ترجمه سبئینی» متکی بود که در موارد مهمی با متن عبری آن اختلاف داشت. چنانکه پیشتر دیدیم مسیحیان بدین پندار یای بند شده بودند که از زمان طلوع مسیحیت به بعد یهودیان متون عبری را، در آن مواضعی که به نظر می‌رسید ظهور مسیح پیشگویی شده است، تحریف کرده اند. تحقیقات صحیح و دور از حجب و بغض نشان داد که این نظر قابل دفاع نیست، و بروم نیز آن را قویاً رد کرد. وی کمک مریبان یهودی را که از بیم یهودیان پنهانی بدو یاری می‌دادند پذیرفت. بروم در دفاع از خود در برابر حمله مسیحیان گفت: «هر کس در این ترجمه اشکالی می‌بیند، برود از یهودیان بپرسد.» چون وی متنی را پذیرفته بود که یهودیان معتبر می‌دانستند، ترجمه وی در آغاز کار تا اندازه‌ای با مخالفت روبرو شد، ولی سرانجام جای خود را باز کرد و این پیروزی تاحدی مدیون حمایتی بود که اگوستین روی هم رفته از آن کرد. این ترجمه، با توجه به این که متضمن نقد و بررسی مهمی از متون است، توفیق بزرگی بود.

بروم در ۳۴۵- یعنی پنج سال پس از امپروز - متولد شد. محل تولد او شهری بود در حوالی اکیلیا Aquileia به نام استریدون Stridon

که در ۳۷۷ با حملهٔ گوتها ویران شد. خانوادهٔ وی مرقه بود ولی نروتمند به شمار نمی رفت. یروم به رم رفت و در آنجا به تحصیل علم معانی و بیان پرداخت و زندگی گناه آلودی داشت. پس از سفری در کشور گول در اکیلیا جایگزین شد و در سلك ریاضت کشان درآمد. پس از آن مدت پنج سال به صورت راهبی منزوی در بیابان سوربه گذراند: زندگی وی در بیابان عبارت بود از توبه و انابهٔ شدید و اشک و آه و فغان، که به تواتر خلسه و جذبه جانشین آن می شد، و وسوسهٔ خاطر آن زندگی رم. وی در حجره یا مغاره ای می زیست و نان روزانه اش را خود به دست می آورد و پلاس می پوشید. ^۱ پس از این دوره به قسطنطنیه سفر کرد، سه سال نیز در رم به سر برد و در آنجا دوست و مشاور پاپ داماسوس شد و به تشویق او ترجمهٔ کتاب مقدس را به دست گرفت.

یروم قدیس در مدت عمر خود با بسیاری کسان مشاجره و مجادله کرد.

وی در بارهٔ رفتار پطروس، که از قرار گفتهٔ پیولس رسول در «غلاطیان دوم» مشکوک می نماید، با اگوستین مشاجره کرد؛ بر سر او ریگن از دست خود رو فینوس Rufinus برید؛ و در مخالفت با پلاکیوس به حدی مصر و متعصب بود که صومعه اش مورد حملهٔ گروهی از عوام-الناس پلاکیوسی قرار گرفت. گویا پس از مرگ داماسوس با پاپ جدید نیز مشاجره کرده است. وی در مدت اقامت خود در رم پانته چند از یاران که اشرافی و هم متدین بودند آشنا شده بود. یروم برخی از

1. *Select Library of Nicene and Post-Nicene Fathers*, Vol. VI, p. 17.

آنها را وادار ساخت که به سلك رياضت و رهبانیت درآیند. پاپ جدید و بیاری از دیگران از این کار ناخشنود بودند. بدین علت، و به علل دیگر، یروم رم را به قصد بیت اللحم رها کرد و از ۳۸۶ تا زمان مرگش در ۴۲۰ در آن شهر زیست.

در میان زنان متشخصی که به او گرویده بودند دو تن قابل ذکرند و این دو عبارتند از یوه زتی به نام پاولا *Paula* و دخترش به نام اوستوشیوم *Eustochium*. هر دوی این بانوان در سفر عجیب یروم به بیت اللحم همراه او رفتند. این بانوان متعلق به عالترین خانواده های اشرافی بودند، و انسان ناچار احساس می کند که در رفتار و رابطه یروم قدیس با آنان رنگی از بلند پروازی وجود داشته است. هنگامی که پاولا در بیت اللحم در گذشت یروم قطعه ای برای سنگ مزارش سرود، از این قرار:

در این کور یکی از زادگان سیپون آرمیده است،

یکی از دختران خاندان شهر پارلین

یکی از نوادگان کرا کوسها،

از نسب آکا ممنون

اینجا بانو پاولا آرمیده است که

نور چشم والدینش بود و اوستوشیوم

دختر او است، و او نخستین زن رومی است

که به خاطر مسیح مشقت زیستن در بیت اللحم را برگزید.^۱

برخی از نامدهای یروم به اوستوشیوم خوانده می است. یروم راجع

به حفظ بکارت به زبان بسیار صریح و با ذکر جزئیات به وی پند می‌دهد. وی معنی دقیق و موضعی برخی از تمثیلات «عهد عتیق» را برای او شرح می‌دهد و بانوعی عرفان شهبوانی لذات زندگی رهبانی را می‌ستاید. می‌گوید که راهبه «عروس مسیح» است و این ازدواج را غزل سلیمان می‌ستاید. در نامه مفصلی که بی‌روم هنگام سوگند خوردن اوستوشیوم به مادر او نوشته مرده جالبی به وی می‌دهد: «آیا اینکه او خواسته است همسر پادشاه [مسیح] باشد نه همسر سرباز شما را خشمگین ساخته است؟ او مقام بزرگی به شما ارزانی داشته است؛ شما اکنون مادر زن خدا هستید.»^۱

در همان نامه خطاب به اوستوشیوم می‌گوید:

«کاری کنید که خلوت اتاقتان همواره نگاهبان شما باشد؛ کاری کنید که داماد در درون وجودتان با شما در آمیزد. آیا دعا می‌خوانید؟ اگر می‌خوانید با داماد سخن می‌گویید. آیا کتاب مقدس را قرائت می‌کنید؟ اگر می‌کنید با او سخن می‌گویید. هنگامی که خواب شما را درمی‌زاید او پشت در ظاهر می‌شود و دستش را از روزنه در به درون می‌آورد و قلب شما برای او به تپش در می‌آید و شما بیدار می‌شوید و برخاسته می‌گویید: من بیمار عشقم. آنگاه او جواب می‌دهد: خواهر من، همسر من، باغی منصور و چشمه‌ای مسدود و فواره‌ای مهور است.»

در همان نامه نقل می‌کند که چگونه پس از آنکه خویشتن را از خویشان و دوستان بریده است - «وا از این دشوارتر، از خوراک‌های لذیذی که بدانها معتاد بودم» - هنوز نمی‌توانسته است از کتابخانه خود دل بر کند. پس کتابخانه را با خود به بیابان می‌برد. «و من

که مردی بینوا بودم روزه می گرفتم ، فقط برای این که پس از آن بتوانم با خواندن آثار سیرو اجر خود را ضایع کنم . پس از چندین شبانه روز نوبه و ندامت باز سقوط می کرد و آثار پلاونوس *Plautus* را می خواند . پس از این هوسرانیها ، نوشته های انبیاء در نظریش « خشک و سزجر کننده » جلوه می کرد . تا آنکه يك بار در حالت خواب روز محشر را در خواب می بیند و مسیح از او می پرسد که کیست و او در پاسخ می گوید که مسیحی است و جواب می آید که : « دروغ می گویی ، نویسد سیرو هستی ، نه سیرو مسیح . » و فرمان صادر می شود که به ضرب تلزیاته او را اصلاح کنند . سرانجام پروم در خواب فریاد می کشد که : « بارالها ، لاکر بار دیگر کتب دنیوی در تعلق خود نگاه دارم یا اگر این کتب را بخوانم ، وجود ترا انکار کرده باشم . » وی اضافه می کند که این خواب ، « خواب یا رؤیای یلومای نبود . »^۱

از این هنگام به بعد ، تا چندین سال ، در نامه های پروم کثرت از آثار کلاسیک مطلبی نقل شده است . ولی پس از چندی باز وی در دامن آثار ویرزیدل و هوراس و حتی اوبید سقوط می کند . اما به نظر می رسد که این اشعار را از حافظه خود هل می کند ؛ خاصه آنکه برخی از آنها به دقتات تکرار شده است .

نامه های پروم پیش از هر اثر دیگری که من سراغ دارم احساساتی را که در نتیجه سقوط امپراتوری رم پدید آمده بود بیان

۱ . این دشمنی کلیسا با ادبیات کفران تا قرن یازدهم در سراسر اروپا ادامه یافت . مگر بدایرند که چون مردمانی خدایان السی را هرگز نمی پرستیدند کلیسا نیز از آن خمیان باکی نداشت .

می کند . در سال ۳۹۶ می نویسد :^۱

« من هنگامی که در باره فاجعات زمان خود می اندیشم تم می لرزد . بیست سال بلکه بیشتر است که خون رومیان هر روز در فاصله میان قسطنطنیه و جبال آلپ ریخته می شود . سبیا و تراس و مقدونیه و داسیا و تسالی و اکاثیا و اپیروس و دالماتیا و پانتونیا ، همه به دست گونها و سارماتیها و کادیها و آلتها و هونها و اندالها و مارچیها غارت شدند . دنیای رومی در حال سقوط است ، و معجزا مابه جای سرفرود آوردن کردن خود را افرشته نگه می داریم . آبا برای قرنطیان یا آنتیان یا لاکدونیان یا آرکادیان ، یا هر کدام از اقوام یونانی ، اکنون که وحشیان بر آنان حکومت می کنند چه نشانی از شجاعت و دلیری باقی مانده است ؟ من فقط از چند شهر نام بردم ؛ ولی این شهرها پایتخت دولتهای کوچکی نبودند . »

سیس وحشیکری هونها را در اروپای شرقی نقل می کند و آنگاه نامه را چنین خاتمه می دهد : « برای ادای حق چنین مطالبی زبان تو سیدیدس و سالوست Sallust الکن خواهد بود . »

هفده سال بعد ، یعنی سه سال پس از تصرف رم می نویسد :^۲

« دنیا به ویرانه ای مبدل می شود . آری ! وجه ننگین است که باید گفت گناهان ماهنوز زنده و شکوفانند . آن شهر شهیر ، آن پایتخت امپراتوری روم ، طعمه حریفی عظیم شد . و دیگر نقطه ای بر روی زمین نماند که رومیان بدانجا آواره نگشتند . کلیساهایی که زمانی مقدس بودند اکنون تلهایی از خاک و خاکستر بیش نیستند ؛ و با این همه اندیشه ما هنوز به گرد گرد آوردن مال می چرخد . چنان زندگی

1. Letter lx.

2. Letter cxxviii.

می‌کنیم که گویی قربا خواهیم مرده و چنان به ساختن بناهای دنیوی مشغولیم که گویی الی‌الابد رحل اقامت در این جهان افکنده‌ایم دیوارها و سقفها و ستونها از طلا می‌درخشند ، و معهدا مسیح در قالب فقیران و مسکینان ، برهنه و گرسنه در پس درهای ماجان می‌دهد .

این قطعه را بروم قدیس بر حسب تصادف در نامه ای به دوستی نوشته است که عزم داشته دختر خود را همه عمر به سلك دختران عنراء در آورد ، و قسمت اعظم نامه در خصوص قواعدی است که باید در تربیت این گونه دختران رعایت شود ، و این نکته شنیدنی است که با همه احسانات عمیقی که بروم درباره سقوط دنیای قدیم نشان می‌دهد در نظر وی حفظ بکارت مهمتر از بیروزی برهونها و واندالها و گوتها است . افکار بروم هرگز و به هیچ روی متوجه سیاست عملی نمی‌گردد ؛ هرگز زلفهای سیستم مالیاتی را باز نمی‌نماید ؛ هرگز خطرات تکیه داشتن بر سپاه وحشی را نشان نمی‌دهد ، و این امر در مورد امبروز و اگوستین نیز صادق است . راست است که امبروز سیاستمدار بود ، اما فقط تا هنگامی سیاستمدار بود که پای منافع کلیسا در میان باشد . بنابراین ، هنگامی که بهترین و قویترین مغزهای زمان تابه این حد از مسائل دنیوی به دور باشند جای شگفتی نیست که امپراتوری دچار انحطاط و ویرانی شود . از طرف دیگر ، جهان مسیحی برای افزایش تلب تحمل مردم و توانا ساختن آنها به حفظ امیدهای دینی خورش در جایی که امید های دنیوی بیهوده می‌نمود ، شایستگی شایان تحسینی داشت . بیان این نقطه نظر در شهر خدا ، « مالیر من معلسن اگوستین قدیس بود .

در این فصل من فقط درباره شخص اگوستین سخن خواهم گفت

بیست دربارۀ فلسفه والیات او را به فصل آیندہ معمول خواهم کرد .
 اگوستین در ۳۵۸ ، یعنی نه سال پس از بروم و چهارده سال
 پس از امبروز به دیا آمد . وی از اهالی افریقای رومی بود و بیشتر
 عمر خود را در همانجا به سر برد . مادرش میچی بود ، ولی پدرش
 مسیحی نبود . اگوستین مدتی پیرو مذهب مانوی بود و سپس کاتولیک
 شد و در شهر میلان به دست امبروز غسل تعمید یافت . در حدود سال
 ۳۹۶ اسقف شهر هیپو Hippo در نزدیکی کارتاژ (قرطاجنه) شد ، و تا زمان
 مرگش به سال ۴۳۰ در همان شهر ماند .

معلومات ما از او ان زندگی اگوستین بیش از اندازه ای است
 که دربارۀ غالب علمای کلیسا در دست است ؛ زیرا که او در کتاب
 خود به نام «اعترافات» از این دورۀ زندگی سخن گفته است . از این
 کتاب اشخاص نامنداری تقلید کرده اند ، که از آن جمله خصوصاً باید
 روسو و تولستوی را نام برد . و من گمان نمی کنم که پیش از «اعترافات»
 اگوستین کتابی از این قبیل و قابل قیاس با این موجود بوده باشد .
 اگوستین ندیس از بعضی جهات شبیه تولستوی است ، اما از حیث قدرت
 اندیشه از او برتر است . وی مردی بود پرشور و سودایی و در جوانی از
 سرمشق زهد و پرهیز فاسدۀ فراوان داشت ؛ اما نیروی درونی و فطری
 او را در جستجوی حقیقت می راند . اگوستین نیز مانند تولستوی در
 سالهای آخر عمر دچار نوعی وسواس گناه شد و این امر زندگی را
 سخت و دشوار و فلسفاتی را غیر انسانی ساخت . وی به شدت تمام با
 انواع الاعرافان مذهبی می جنگید ؛ و شنیدنی است که برخی از عقاید
 خود وی ، هنگامی که در قرن هفدهم به وسیلۀ یانسنیوس Jansenius
 تکرار گشت به عنوان اعراف و الحاد اعلام شد . اما تا هنگامی که

پروستتاتها عقاید او را اتخاذ نکرده بودند ، کلیسای کاتولیک صحت و اعتبار آنها را مورد تردید قرار نداد .

از نخستین وقایع زندگی او که در «اعترافات» آمده واقعه‌ای است که در کودکیش رخ نموده و او را از سایر کودکان ممتاز نمی‌کند. ظاهر آوی با تنی چند از کودکان همسال خود میوه‌های درخت کلابی یکی از همسایگان را غارت می‌کند ، درحالی که گرسنه نبوده ، سهل است ، درخانه خودشان گلابیهای بهتر از آن هم داشته‌اند . اگوستین در سراسر عمرش این کار را خیباتی فوق تصور می‌انگاشت . اگر گرسنه می‌بود یا وسیله دیگری برای به چنگ آوردن کلابی نمی‌داشت باز عملش بدین بدی نمی‌بود ؛ ولی این عمل ، بدان شکلی که واقع شده ، ناجنسی محض بوده که از عشق به خیبات به خاطر نفس خیبات سرچشمه گرفته است . و همین امر است که این عمل را چنانکه در بیان نمی‌کنجد سیاه می‌سازد . اگوستین از خدای خود استدعای عفو می‌کند :

« خدایا ، به قلب من نظری بیفکن ؛ به قلبی که در فقر ورطه بر آن رحمت داشته‌ای . اکنون بنگر تا قلب من با تو بگویم که در آن ورطه چه می‌جسته است . من می‌خواستم که بی‌جهتی مرتکب خیبات شوم ؛ زیرا که در این عمل شرم‌ناکی جز نفس عمل شرم‌ناکم . آن عمل زشت بود و من آن را دوست می‌داشتم . من خرابکاری را دوست می‌داشتم ، من خطای خود را دوست می‌داشتم ، نه آن چیزی را که به خاطر آن مرتکب شدم . من نفس خطای خود را دوست می‌داشتم . من روح پلیدی بودم که از دولت علوی حضورت به حنیض اخراج از پیشگاهت فرو افتادم . من از تنگ خود چیزی جز نفس تنگ نمی‌خواستم . »^۱

باری، بر همین متوال تا هفت فصل دیگر پیش می‌رود و در سراسر این فصول در بارهٔ چیدن چند دانه کلایی هنگام بازی کودکانه داد سخن می‌دهد. در نظر مردم امروزی، این نوعی بیماری است^۱؛ ولی در عصر خود آگوستین این طرز تفکر صحیح به نظر می‌رسید و نشانهٔ تقدس بود. این رسواس گناه، که در زمان آگوستین بسیار قوی بود، به عنوان راه سازش دادن عزت نفس با شکست ظاهری بر یهودیان ظاهر گشته بود. یهوه خدای قادر مطلق بود و به قوم یهود هم عنایت خاص داشت؛ پس چرا یهودیان به سعادت و کامرانی نمی‌رسیدند؟ برای اینکه خبیث بودند، بت پرست بودند، با غیر یهود ازدواج می‌کردند، از پیروی شریعت غفلت می‌نمودند. نیات خدا متوجهٔ قوم یهود است، ولی چون عمل نیک بزرگترین نیکیها است، و آن نیز فقط از طریق تحمل محنت حاصل می‌شود، پس قوم یهود باید نخست به وسیلهٔ محنت تزکیه گردد، و این محنت را باید آینه‌ی از محبت پدران^۲ خداوند بداند.

مسیحیان کلیسا را به جای «قوم برگزیده» قرار دادند، ولی این امر در جنبهٔ روانی گناه جزازیک جهت چندان تأثیر نکرد. کلیسا نیز مانند قوم یهود دچار رنج و محنت شد؛ کلیسا نیز به زحمت و بدعت گذارها دچار آمد؛ افراد مسیحی نیز در زیر فشار عذاب و آزار به ورطهٔ ارتداد سقوط کردند. اما یهودیان قبلاناً اندازمای تصور مهمی در مفهوم گناه پدید آورده بودند، و آن اینکه مفهوم گناه فردی را به جای گناه قومی قرار داده بودند. در اصل مجموع قوم یهود بود که مرتکب گناه می‌شد و مجموعاً جزای آن را می‌دید؛ ولی بعدها

۱. باید مهانسا گاندی را مستثنا کنیم؛ زیرا که در انویوگرافی او نقطه‌هایی دیده می‌شود که شباهت بسیار با مطالب بالا دارد.

گناه بیشتر جنبه شخصی پیدا کرد، و بدین ترتیب کیفیت سیاسی خود را از دست داد. هنگامی که کلیسا جای قوم یهود را گرفت این تطور اهمیت اساسی پیدا کرد؛ زیرا کلیسا به عنوان يك وجود روحانی میرا از گناه بود، حال آنکه فرد گناهکار می توانست از کلیسا خارج شود. چنانکه گفته شد گناه با عزت نفس مربوط است. این عزت در اصل متعلق به قوم یهود بود ولی بعداً به فرد متعلق یافت نه به کلیسا، زیرا کلیسا میرا از گناه بود. و این بود که علم کلام مسیحی به دو قسمت تقسیم شد: یکی مربوط به کلیسا، و دیگری مربوط به روح فرد. در زمانهای متأخر کاتولیکها برای قسمت اول و پروتستانها برای قسمت دوم اهمیت بیشتری قائل شدند، ولی در آثار آگوستین قدیس هر دو قسمت برابرند، بی آنکه وی در این میان احساس تاهمانگی کند. نجات یابندگان کسانی هستند که خدا نجاتشان را مقدر ساخته است: این عبارت است از رابطه مستقیم روح با خدا. اما هیچ کس نجات نخواهد یافت مگر آنکه غسل تمسید یافته و لذا به صورت کلیسا درآمده باشد؛ بدین ترتیب کلیسا واسط میان روح و خدا قرار می گیرد.

گناه آن امری است که در رابطه مستقیم روح با خدا تأثیر اساسی داشته باشد؛ زیرا توجیه می کند که چرا خداوند بشتنند مهربان افراد آدمی را به رنج و نصب دچار می سازد، و چرا با این حال ارواح آدمی می توانند در این جهان مخلوق حائز بالاترین اهمیت باشند. بنابراین جای شگفتی نیست که الهیاتی که تهمت اصلاح دین بر اساس آن قرار گرفت ساخته و پرداخته مردی باشد که دارای وسواس گناه شدید و غیر طبیعی بوده است.

این از کلای . اکنون بینیم که « اعتراضات » در موضوعات دیگر چه مطالب گفتنی دارد .

اگوستین نقل می کند که زبان لائین را به راحتی در دامان مادر آموخته ولی از زبان یونانی غرت داشته است ، زیرا که این زبان را در مدرسه « با شدت و تهدید و مجازات ظالمانه » می خواستند بیاموزند . اطلاع وی از زبان یونانی تا پایان زندگی مختصر بود . ممکن است تصور شود که وی از این مقدمه نتیجه می گیرد که درس معلم باید زمزمه محبتی باشد . اما آنچه خود او می گوید لز این قرار است :

« بی کلاماً واضح است که کنجکاری آزادانه بیش از اجبار وحشت آور می تواند ما را به آموختن این مطالب وادار کند . ولیکن خدایا ، این تکلیف و اجبار به وسیله احکام تو از چوب استاد گرفته تا مطالب شهداء ، آن آزادی را از انحراف نگه می دارد . زیرا که قوانین تو در حکم داروهای تلخ شفا بخشی هستند که ما را به سوی تو می خوانند و از آن شادی و سبکری زبان بخشی که باعث جناب می آید ما از تو است دور می سازند . »

جور استاد ، اگر چه نتوانست به اگوستین زبان یونانی بیاموزد ، حداقل او را از « شادی و سبکری زبان بخش » دور ساخت ؛ و به همین جهت در نظر او جور استاد جزء مطلوب تعلیم و تربیت است . برای کسانی که گناه را بزرگترین مشغله فکر بشر می دانند ، این نظر منطقی است . اگوستین سپس به هل گیاهان خود می پردازد و می گوید که نه تنها هنگامی که کودک دبستانی بوده با دروغ گفتن و دزدیدن غذا مرتکب گناه شده ، بلکه حتی پیش از

اینها دست به گناه آلوده است. وی در حقیقت يك فصل تمام از کتاب خود را (کتاب اول، فصل هفتم) به اثبات این موضوع اختصاص می‌دهد که کودکان شیر خواره نیز وجودشان از گناه - شکمخوار گمی - حد و رقابیل وحشتناک دیگر - آکنده است.

هنگامی که اگوستین به سن بلوغ می‌رسد، شهوات جسمانی بر او غالب می‌شود. «در شانزدهمین سال زندگانی جسمانی، که جنون شهوت به رغم منع قوانین تو از پلیدی آدمی گستاخ می‌شود، هنگامی که این جنون بر من غالب آمد و من خود را یکسر زبون او ساختم، در کجا سیر می‌کردم و از لذات خساله او تا چه حد دور بودم؟»^۱

پدر اگوستین برای جلوگیری از این عادت زشت او به خود زحمتی نمی‌داد، بلکه فقط در امر تحصیل او را یاری می‌کرد. مادرش مونیسکای مقدس، برعکس، او را به راه عفت و پاکدامنی ترغیب می‌کرد، و نتیجه‌های نمی‌گرفت. ولی حتی او نیز در آن هنگام از ترس آن که «آینده من بر اثر وجود زن خراب شود» به او پیشنهاد زن گرفتن نمی‌کرد.

اگوستین در شانزده سالگی به کلرتاز می‌رود، «جایی که دیگرگوشی از مشغله‌های بی بند و بار در پیرامون من در غلبان بود. من هنوز عشق نمی‌ورزیدم، ولی عشق ورزیدن را دوست می‌داشتم و از روی نیازی عمیق از بی‌نیازی خود از عشق ورزی نفرت داشتم. در پی آنچه شاید بدان عاشق شوم می‌گشتم، و عاشق عشق ورزی شدم، و از امنیت و سلامت بیزار بودم... در آن هنگام عشق و معشوق

1. Confessions, Book II, chap. ii.

بودن در نظرم شیرین بود، ولی شیرینتر هنگامی بود که از وجود شخصی که دوستش می‌داشتم لذت می‌بردم، و چشمهٔ دوستی را به شهوت می‌آلودم و صفای آسمان آن را به ابرهای دوزخی شهوت تیره می‌ساختم.^۱ این کلمات روابط وی را با معشوقه‌ای وصف می‌کند که اگوستین سالها با وفاداری بدو عشق می‌ورزید^۲ و از او صاحب پسر می‌شد و بدان پسر نیز محبت داشت، و پس از در آمدن به مذهب کانولیک توجه فراوان به تربیت دینی آن پسر مبذول می‌داشت. سرانجام وقت آن می‌رسد که او و مادرش می‌بایست در فکر عروسی باشند. اگوستین با دختری که مادرش می‌پسندیده عهد نامزدی می‌بندد و لازم می‌آید که با معشوقه‌اش قطع رابطه کند. می‌گوید: «معشوقهٔ من که به عنوان مائمی بر سر راه ازدواج من از من بریده شد، با قلب من پیوند داشت و بریدن از او قلب مرا مجروح و خونین ساخت. او به افریقا بازگشت، [اگوستین در این هنگام در میلان بود] در حالی که به نام تو سوگند می‌خورد که هرگز با مرد دیگری معشور نخواهد شد؛ و پسر را که من از او داشتم نزد من گذاشت.^۳ اما چون به سبب کم سنی عروس ازدواج تا دو سال دیگر ممکن نبود، اگوستین معشوقهٔ دیگری گرفت که کمتر از معشوقهٔ نخستین رسمیت داشت و کمتر مورد توجه بود. وجدان اگوستین مدام او را عذاب می‌داد و او به دعا خواندن می‌پرداخت. «به من نجابت و نیروی کف نفس بده، اما نه اکنون.»^۴

1. *Ibid.*, Book III, chap. i.

2. *Ibid.*, Book IV, chap. ii.

3. *Ibid.*, Book VI, chap. xv.

4. *Ibid.*, Book VIII, chap. vii.

سرانجام پیش از آنکه وقت ازدواج فرا رسد، دین پیروزی کامل به دست آورد و اگوستین باقی عمر را وقف تجرد کرد.

اما پیش از اینها، در نوزده سالگی که تحصیلات خود را در معانی و بیان به پایان رسانیده بود، از طریق آثار سیرو با فلسفه آشنا شد. خواست به خواندن کتاب مقدس بپردازد، اما دید که از وزن و شکوه سیرو در آن اثری نیست. در این هنگام بود که به مذهب مانوی گروید و باعث اندوه مادر خود شد. شغل وی معلمی معانی و بیان بود و به ستاره بینی هم اعتقاد داشت، اما در سالهای بعد با آن مخالف شد، زیرا ستاره بینی می گوید که «علت اجتناب ناپذیر کتاهان تو در آسمان است.»^۱ تا آنجا که منابع زبان لاتینی اجازه می داد به مطالعه فلسفه پرداخت. وی خصوصاً از «ده مقوله» ارسطو نام می برد و می گوید که توانسته است بی کمک معلم آن را بفهمد. «و برای من، پلیدترین بنده شهوات پست، چه سودی داشت که به تنهایی کتاب فنون به اصطلاح آزاد می خواندم و آنچه را می توانستم بخوانم می فهمیدم؟... زیرا که من پشت خود را به سوی نور و روی خود را به سوی اشیای مستتیر کرده بودم و بر چهره خود من نوری نمی تابید.»^۲ در این زمان اگوستین عقیده داشت که خدا جسمی بزرگ و نورانی است، و خودش را نیز جزئی از آن جسم می دانست. ای کاش که اگوستین به جای اینکه بگوید مانویان خطایی کنند و بکنند، به شرح جزئیات آرای آنان می پرداخت.

جالب این است که نخستین دلایل اگوستین در رد عقاید مانوی

1. *Ibid.*, Book IV, chap. iii.

2. *Ibid.*, Book IV, chap. xvi.

جنبه علمی دارد. وی، بنا بر قول خودش^۱، آنچه در باب ستاره شناسی از روی نوشته های ستاره شناسان آموخته بود به یاد داشته است. و آنها را با گفته های مانوی قیاس کردم که بر اثر جنون حماقت به تفصیل در باب این موضوعات قلمفرسایی کرده است؛ اما هیچ يك از استدلالات وی درباره اعتدالات و انقلابات فصلی و خسوفات و کسوفات و این قبیل امور که من از مطالعه کتب دنیوی آموخته بودم در نظرم درست نیامد. به من امر می شد که بدانها اعتقاد داشته باشم، ولی این امر با دلایلی از محاسبه به دست می آمد و با مشاهدات خرد من راست در نمی آمد، بلکه کاملاً برعکس بود. وی جانب احتیاط را رعایت می کند و می گوید که اشتباهات علمی فی نفسه نشانه بطلان ایمان و عقیده نیست، بلکه وقتی چنین می شود که با آن لحن قاطع که خطم الهام آسمانی است به بیان آید. در اینجا برای انسان این سؤال پیش می آید که اگر اگوستین در زمان گالیله می زیست چه می کرد.

يك اسقف مانوی به نام فاوستوس *Feustus* که به عنوان دانشمندترین فرد آن فرقه شهرت داشت، به امید برطرف کردن شك اگوستین با وی ملاقات و مباحثه کرد. «اما او را از علوم دنیوی چیز دستور زبان، که در آن هم معلوماتش از حدود عادی فراتر نمی رود، بیخبر یافتم. ولیکن چون قدری از «خطابه های تولی» *Tullii* و اقدکی ز کتب سنکا و مختصری از آثار شعرا و چند کتابی در باره فرقه مانوی، که به زبان لاتینی و با نظم منطقی نوشته شده خوانده بود، و به واسطه ممارستی که در محاوره می ورزید، نوعی بلاغت به دست آورده بود که

۱. *Ibid.*, Book V, chap. iii

در تحت فرمان شعور و ذوق سلیم و نوعی ملاحظت طبیعی، خوشایندتر و فریبنده‌تر می‌نمود.^۱

اگوستین فاوستوس را در حل مشکلات نجومی خودش بالکل ناتوان یافت. می‌گوید که کتابهای مانویان «مشحون از افسانه‌های دور و دراز در بارهٔ آسمان و ستارگان و خورشید و ماه است» که با آنچه ستاره‌شناسان کشف کرده‌اند توافق ندارد. اما هنگامی که در بارهٔ این موضوعات از فاوستوس می‌پرسد، فاوستوس به صراحت جهل خود را اعتراف می‌کند. «به همین جهت او را حتی دوستر داشتم. زیرا که فروتنی ساده حتی از آنچه مطلوب من بود جذابتر است و من او را در مسائل دشوار و دقیق چنین شخصی یافتم.»^۲

این سخن بیه طرز بسیار شگفت‌انگیزی آزاد اندیشانه است؛ چنانکه انسان در چنان عصری انتظار شنیدن آن را ندارد. از این گذشته، این طرز تفکر یا روشی که اگوستین بعداً در قبایل پیروان فرق ضاله در پیش گرفت هماهنگ نیست.

در این هنگام اگوستین بر آن می‌شود که به رم برود، ولی خودش می‌گوید نه بدان علت که در آنجا مزد عملی بیش از کارناز بود، بل بدین جهت که در کارناز جنجال شاگردان در مجلس درس به حدی بود که امر تعلیم را کمابیش غیر ممکن می‌ساخت. در رم، جنجال کمتر بود، امّا شاگردان به نیرنگ و دغلی از پرداختن شهریه طفره می‌رفتند.

در رم اگوستین هنوز هم با مانویان رابطه داشت، ولی پایهٔ ایمانش نسبت به حقانیت آنها سست‌تر شده بود. رفته رفته بدین اندیشه

1. *Ibid.*, Book V, chap. vi.

2. *Ibid.*, Book II chap. vii.

می‌افتد که اصحاب آکادمی حق داشتند که می‌گفتند باید در همه چیز شك کرد.^۱ اما هنوز در این فکر با مائویان موافق است که: «این خود ما نیستیم که مرتکب گناه می‌شویم، بلکه ماهیت دیگری (که ندانم چیست) در اندرون ما مرتکب گناه می‌شود.» و نیز «بدی» را نوعی وجود مادی می‌داند. از اینجا آشکار می‌شود که چه پیش از ورود به مذهب کاتولیک و چه پس از آن، مسئله گناه همواره ذهن آگوستین فدیس را مشغول می‌داشته است.

پس از گذراندن حدود یک سال در رم، سیما کوس، فرماندار شهر در پاسخ تقاضای مردم شهر میلان که مدرس معانی و بیان می‌خواستند، او را به میلان فرستاد. در میلان آگوستین با امیروز آشنا شد که «تزد همه جهانیسان از بهترین مردان شناخته می‌شد.» آگوستین به سبب مهربانی امیروز بدو علاقه‌مند شد و عقیده کاتولیکی را بر عقیده مانوی ترجیح داد. اما آن شگاکیمی که از اصحاب آکادمی آموخته بود مدتی او را از ورود به مذهب کاتولیک بازداشت. راجع به خود آکادمی می‌گوید: «مهندا به این فلسفه از آن جهت که فاقد نام نجات دهنده مسیح بودند، روح بیمار خود را تسلیم نکردم.»^۲

در میلان مادرش بدو پیوست، و مادر نفوذ فراوانی در قسریع آخرین قدمهای او به سوی مذهب کاتولیک داشت. مادر آگوستین کاتولیک بسیار خالصی بود و آگوستین همیشه به احترام از او یاد می‌کند. مادر آگوستین خصوصاً در این هنگام برای وی اهمیت بیشتری داشت زیرا که امیروز به سبب مشغله بسیار فرصت نمی‌یافت که به طور خصوصی با آگوستین مباحثه کند.

1 . *Ibid.*, Book V, chap. x.

2 . *Ibid.*, Book V, chap. xiv.

در « اعترافات » فصل بسیار جالبی هست ^۱ که در آن اگوستین فلسفه افلاطونی را با نظریه مسیحی قیاس می کند. می گوید که در این هنگام خداوند « برخی از کتب افلاطونیان [را در دسترس او قرار می دهد که] از یونانی به لاتینی ترجمه شده بود. و در آن کتب البته نه بدین بیان ولی به همین معنی، و به استناد دلایل فراوان و گوناگون چنین خواندم که : « در ابتدا کلمه بود و کلمه ترد خدا بود و کلمه خدا بود؛ همان در ابتداء نزد خدا بود؛ همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت : آنچه او آفرید حیات است ، و حیات نور انسانها است » و نور در تاریکی می درخشد ، و تاریکی آن را در نیافت . « و روح انسان گرچه « بر نور شهادت می دهد ، اما « خود آن نور نیست ؛ « بلکه خدا ، کلمه خدا « آن نور حقیقی است که هر انسانی را که به جهان می آید منور می گرداند . « و نیز خواندم که « او در جهان بود و جهان به وسیله او آفریده شد و جهان او را شناخت . « اما این را که او « به تردخاستن خود آمد و خاستن او را بپذیرفتند ، اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند ، حتی به هر که به اسم او ایمان آورد ، « در آنجا نخواستیم . « و نیز اگوستین در آنجا نخواستیم که « کلمه جسم گردید و در میان ما ساکن شد ، « و نیز نخواستیم که « خوشتن را فرود تن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید ؛ « و نیز نخواستیم که « به نام عیسی هر زانویی ... خم شود . «

به طور کلی می توان گفت که وی در آثار افلاطونیان نظریه مابعد طبیعی « کلمه » را یافته است اما از نظریه « حلول » و نظریه منتج از

1 - *Ibid.*, Book VII, chap. ix.

آن ، یعنی رستگاری بشر، اثری ندیده است. گاهی در مذهب باور قنوسی و سایر مذاهب اسرارى نظریاتی که بی شباهت به حلول و رستگاری نیست دیده می شود، ولی به نظر می رسد که اگوستین قدیس از آنها بیخبر بوده است. در هر صورت، هیچ يك از اینها با آن واقعه تاریخی بالنسبه اخیر - که مسیحیت باشد - ربطی ندارد.

در مقابل مانویان که معتقد به تثویت بودند، اگوستین معتقد شد که بدی جوهر نیست بلکه ناشی از خبیث اراده است.

اگوستین در آثار پولس رسول مایه تملی خاطر می یابد. ^۱ او سرانجام پس از کشاکش سخت درونی به مذهب کاتولیک در آمد (۳۸۶) و کرسی استادى را ترك گفت و با معشوقه و نامزدش قطع علاقه کرد و پس از اندک مدتی که به تفکر و آسایش پرداخت، به دست امبروز قدیس غسل تعمید یافت. مادرش از این امر شاد شد، ولی پس از آن عمرش چندان وفات نکرد. در سال ۳۸۸ اگوستین به افریقا باز گشت و باقی عمر را در آنجا گذراند، و در این مدت همه وقت خویش را به انجام دادن وظایف استغفی و نوشتن ردیه هایى بر ضد فرقه های ضاله دوناتیست و مانوی و پلاکیوسی گذراند.

1. *Ibid.*, Book VII, chap. xxi.

فصل چهارم فلسفه و الهیات اگوستین قدیس

اگوستین قدیس آثار بسیار مفصلی - خصوصاً در زمینه الهیات - دارد. مقداری از نوشته‌های او در باره مسائل مورد نزاع عصر او بود و بدین جهت فقط در همان عصر مورد توجه قرار گرفت و سپس فراموش شد؛ ولی مقدار دیگری از آثار او، خصوصاً آنها که به آرای فرقه یلاگیوسی راجع است نفوذ خود را تا قرون جدید حفظ کرد. من در نظر ندارم که در باره همه آثار اگوستین بحث کنم، بلکه می‌خواهم از میان آثار او آنها را که فی‌نفسه یا به لحاظ تاریخی دارای اهمیتند مورد بحث قرار دهم. آنچه در اینجا ذکر خواهد شد از این قرار است:

نخست : فلسفه محض اگوستین قدیس ؛ خصوصاً نظریه او در باره زمان .

دوم : فلسفه تاریخی او ، چنانکه در « شهر خدا » پرورانده شده است .

سوم : نظریه او در باره رستگاری، چنانکه برسد پلاکیوسیان بیان داشته است .

۱ . فلسفه محض

اگوستین قدیس کمتر خود را به فلسفه محض مشغول می‌دارد، ولی هنگامی که بدین کار می‌پردازد قدرت بسیار نشان می‌دهد. او نخستین فرد از سلسله طویل متفکرانی است که عقاید نظری محض آنان تا کزیر باید با کتاب مقدس موافق باشد. این امر در مورد فلاسفه مسیحی پیش از او ، مثلاً اوریگن ، صادق نیست ، ترد اوریگن فلسفه افلاطون و مسیحیت در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و در یکدیگر تداخل نمی‌کنند ؛ حال آنکه ترد اگوستین قدیس آنچه باعث تکرار اصیل و بدیع در زمینه فلسفه محض می‌کرد این مسئله است که چرا فلسفه افلاطون از بعضی جهات با « سفر پیدایش » هماهنگ نیست .

بهترین اثر اگوستین در فلسفه محض کتاب یازدهم « اعترافات » است . چایبهای متداول « اعترافات » به کتاب دهم یا بیان می‌یابد ، زیرا که باقی کتاب خوانندگان را جلب نمی‌کند . علت آن است که این قسمت حاوی فلسفه به معنی خاص است ، نه شرح حال . کتاب یازدهم در باره این مسئله است که اگر آفرینش ، چنانکه باب اول سفر پیدایش بیان می‌کند ، و چنانکه اگوستین بر خلاف مسابولان عقیده دارد ، واقع شده باشد ، پس تاریخ وقوع آن باید هر چه زودتر باشد .